**انديشه سياسى امام كاظم (ع)**

عبدالرضا عرب ابوزيدآبادى‏[[1]](#footnote-1)

چكيده‏

منظور از انديشه سياسى، نگرش فرد به مقوله قدرت، حكومت و سياست است. پاسخ به اين پرسش‏ها كه حكومت چيست؟ چه كسى بايد حكومت كند؟ چرا بايد حكومت كند و چگونه بايد حكومت كند؟ و ... انديشه سياسى فرد را شكل مى‏دهد. از آن‏جا كه امامان شيعه از يك منبع فكرى و فيض الهى به صورت يك‏سان بهره‏مند بودند؛ انديشه سياسى يك‏سانى داشتند. چنان‏چه مجموع سخنان ائمه در موضوع سياست و حكومت در كنار هم قرار گيرد و تحليل شود، مى‏توان به انديشه سياسى امامان دست يافت كه بازتاب آموزه‏هاى وحى و تعاليم اسلام است.

دوران 35 ساله امامت امام كاظم (ع) با حوادث مهم سياسى همراه بود. اين نوشتار، فارغ از عمل‏كرد سياسى حضرت، به بررسى ديدگاه‏هاى امام در حوزه مباحث سياسى مى‏پردازد. با مطالعه سخنان گهربار آن حضرت، ديدگاه آن امام را در موضوع جايگاه قدرت و حكومت، مشروعيت، اقسام حكومت، اهداف حكومت، ويژگى‏هاى حكومت مطلوب، وظيفه حكومت در برابر مردم و وظايف مردم در برابر حكومت بررسى مى‏كند.

ص: 423

مقدمه‏

امام كاظم (ع) پيشواى هفتم شيعيان، بعد از شهادت پدر بزرگوارشان امام جعفر صادق (ع)، از سال 148 تا 183 قمرى، امامت شيعه را بر عهده گرفتند.[[2]](#footnote-2) دوران 35 ساله امامت ايشان، مقارن با حكومت چهار خليفه مستبد عباسى يعنى منصور، مهدى، هادى و هارون بود. امام كاظم (ع) در علم و تقوا و زهد و عبادت شهره عام و خاص بودند. القاب آن امام نظيرعبدصالح، كاظم، زين‏المتهجدين، صابر و امين‏[[3]](#footnote-3) نيز گوياى اين واقعيت است كه جامعه اسلامى، مجذوب و شيفته آن امام و فضايل و مناقب بى‏شمار ايشان بوده‏اند.

دوران امامت حضرت، مقارن با عصر طلايى حكومت عباسيان و دوره تثبيت و اقتدار آن‏هاست. از اين‏رو، اين دوره با فشارها و سخت‏گيرى زياد بر مخالفان سياسى حكومت به‏ويژه علويان همراه بود. قيام‏ها و جنبش‏هاى مردمى به شدت سركوب مى‏شد و كسى جرأت مخالفت و انتقاد از حكومت را نداشت. در چنين دورانى كه حكومت عباسيان روزهاى قدرت و شكوه خود را طى مى‏كرد و خراج‏ها و ماليات‏هاى شرق و غرب عالم در خزانه امپراتورى عباسى سرازير بود و هر روز بر قلمرو وسيع حكومت افزوده مى‏شد و خليفه مستبد و فاسد عباسى، داعيه رهبرى و حاكميت جهان اسلام را در سر مى‏پروراند و حق‏طلبان و آزادى‏خواهان در فضايى از نااميدى به سر مى‏بردند، امام كاظم (ع) على‏رغم مشكلات و موانع فراوان، پرچم مبارزه سياسى عليه حاكميت عباسيان را به دوش مى‏كشيدند و با رهبرى و مديريت جامعه شيعه و سازماندهى آنان از طريق شبكه مخفى وكالت، به بيدارگرى و بصيرت‏بخشى مى‏پرداختند. حضرت ضمن رعايت تمام‏

ص: 424

جوانب احتياط و تقيه، انديشه مبارزه و اصلاحات سياسى را به شيعيان و ياران خود منتقل مى‏كردند.

مبارزات سياسى امام، در چند برخورد منتقدانه از حكومت و حاكمان عباسى در قالب مناظره و احتجاج كلامى- سياسى و يا همكارى و همراهى محدود با شورش‏هاى علوى منحصر نبود؛ گرچه همين ميزان نيز در تضعيف پايه‏هاى اقتدار عباسيان و برانگيختن روح قيام و جهاد و بصيرت‏بخشى به شيعيان، تاثير چشم‏گيرى داشت. امام كاظم (ع) كه ميراث‏دار دانشگاه عظيم جعفرى به شمار مى‏آمدند، با اصحاب و شاگردان نخبه و تأثيرگذار فراوانى در ارتباط بودند و در مناطق فراوانى، وكلا و نمايندگانى داشتند كه خطمشى سياسى و اعتقادى خود را از امام مى‏گرفتند و به شيعيان ديگر نيز منتقل مى‏كردند. امام با رهنمودها و سخنان خود، تعاليم و انديشه سياسى را به آنان مى‏آموختند و هر يك از آن‏ها، سفيران اين انديشه در جامعه اسلامى بودند. بازتاب سخنان و رهنمودهاى سياسى امام را بايد در وسعت يافتن جمعيت شيعيان و هواداران امام و هم‏چنين در عملكرد هوش‏مندانه شيعيان در اين دوره مشاهده كرد. شاهد بر اين مدعا، محتواى خبر چينى‏هايى است كه عليه امام صورت مى‏گرفت و به خليفه عباسى گزارش مى‏دادند كه در قلمرو حاكميت او دو خليفه حكومت مى‏كنند: يكى شخص خليفه و ديگرى موسى‏بن جعفر (عليهما السلام).

عصبانيت خلفاى عباسى از امام نيز خود دليل ديگرى بر موفقيت امام در رهبرى و مديريت جامعه شيعه در آن فضاى خفقان‏بار است. ازاين‏رو خلفاى عباسى، تحمل مبارزات سياسى امام را نداشتند و هريك به گونه‏اى، درصدد محدود و محصور كردن امام و نهايتاً حذف امام برآمدند. امام در مسير مبارزات سياسى خود، رنج‏ها و مصيبت‏هاى فراوانى را تحمل كردند و همواره از زندانى به زندان ديگر منتقل مى‏شدند و تحت سخت‏ترين اذيت‏ها و شكنجه‏ها قرار گرفتند. سرانجام در سياه‏چال مخوف هارون، در حالى كه غل و زنجير بر دست و

ص: 425

گردن مبارك آن حضرت بود، به طرز غريبانه‏اى به شهادت رسيدند و جان مطهر خود را قربانى ارشاد مسلمانان و مبارزه با طاغوت‏ها نمودند، ولى خط مبارزه سياسى را براى هميشه در ميان شيعيانشان بر جاى گذاشتند.

در اين نوشتار، با محور قراردادن سخنان و كلمات امام كاظم (ع)، سعى كرده‏ايم تا بخشى از تعاليم و انديشه‏هاى سياسى آن حضرت را مطالعه و بررسى كنيم. نگاه امام به مقوله قدرت و دولت، اقسام حكومت، مشروعيت حكومت، وظايف متقابل مردم و حكومت و ويژگى‏هاى حكومت مطلوب، از جمله مباحثى است كه در اين مقاله به آن پرداخته مى‏شود. بديهى است كه براى فهم انديشه‏هاى امام، بايد نگاهى جامع به سيره و عملكرد سياسى آن حضرت نيز داشت. اين مقاله، تنها سخنان آن حضرت در موضوعات سياسى را مطرح كرده و از بيان حوادث و رخدادهاى سياسى عصر امام براى رعايت اختصار خوددارى نموده است.

1. مفاهيم سياسى در سخنان امام كاظم (ع)

گرچه علم سياست، از علوم جدا شده از فلسفه و داراى سابقه ديرينه‏اى در ميان بشر است، اين دانش نيز مانند ساير علوم، به تدريج تكامل يافته و پس از تطورات زياد، به صورت علم منسجم و منتظم درآمده است. ازاين‏رو، بسيارى از مفاهيم مطرح در علوم سياسى امروز، سابقه تاريخى زيادى ندارند و نمى‏توان انتظار داشت كه در سخنان پيشينيان، تمام اين مفاهيم به صورت شناخته شده امروزين مطرح شده باشد. بخش عظيمى از معارف اسلامى، به مباحث مربوط به سياست و حكومت اختصاص دارد و برپايى حكومت مطلوب، از ارزش‏هاى مورد تأكيد دين اسلام است. بنابراين در سخنان پيشوايان دين اسلام، آموزه‏هاى فراوانى در مقوله‏هاى سياسى ديده مى‏شود و اساساً بخشى از احكام اسلام، كاركرد سياسى و حكومتى دارد.

ص: 426

در سخنان امام كاظم (ع) نيز بسيارى از مفاهيم تعريف‏شده و شناخته‏شده سياسى، براى تبيين رابطه قدرت و گونه‏هاى مختلف قدرت و اقتدار و منشأ مشروعيت و نظاير آن وجود دارد كه به برخى از آن‏ها اشاره مى‏كنيم:

1- 1. امامت‏

نظام سياسى شيعه، بر انديشه امامت مبتنى است لذا مفهوم امامت يكى از پركاربردترين مفاهيم كلامى سياسى در سخنان امامان شيعه است. اين مفهوم كه از مفاهيم قرآنى نيز هست، محورى‏ترين نقش را در منظومه كلامى شيعه دارد؛ تا آن‏جا كه بايد امامت را فرق جوهرى و اصلى شيعه از ساير فرقه‏هاى اسلامى دانست. به اعتقاد شيعه، امامت منصبى الهى است كه همانند نبوت، خداوند افرادى را براى تصدى آن انتخاب مى‏فرمايد. منابع فقهى و كلامى شيعه، امامت را «رياست عامه و عالى بر امور دين و دنيا» تعريف كرده‏اند. امام، رهبر بالاصاله جامعه اسلامى، جانشين پيامبر اسلام (ص) و سرپرست تمام امور دينى و اجتماعى مسلمانان است.[[4]](#footnote-4)

در سخنان گهربار امام كاظم (ع) نيز واژه امامت، على‏رغم توسعه معنايى خود، گاه در معناى سياسى آن و حق حاكميت و مسئوليت سياسى اجتماعى جامعه اسلامى به كار رفته و واژه امام را در معناى حكم‏ران به كار برده‏اند. براى نمونه:

1. من تقدم على امامه او قدم اماما غيرمفترض الطاعه و والى بائرا جائرا عن الامام فقد ضادالله فى ملكه و الله منه برى‏ء ...؛[[5]](#footnote-5)

هر كس بر امام خود پيش افتد يا امامى را كه شايسته اطاعت نيست، امام خود قرار دهد و حاكم ستمگرى به امامت خود برگزيند كه با امام راستين‏

ص: 427

در ستيز است، به تحقيق با خداوند در حكومت الهى به دشمنى برخاسته و خداوند از چنين فردى بيزار است.

امام در اين روايت، مفهوم در برابر حاكم ستمگر قرار گرفته كه كاركرد سياسى اين مفهوم را نشان مى‏دهد. قرينه ديگر در اين روايت، واژه «ملكه» است كه ملك و حكومت خداوند، در برابر ولايت حاكمان ستم‏كار قرار گرفته و حكومت امام، مترادف با حكومت خداوند بر بندگانش دانسته شده است. شايد از اين مطلب، بتوان به رمز انتخاب نقش انگشترى امام نيز پى برد. به گفته راويان، نقش انگشترى آن حضرت «الملك لله وحده» بوده است. اين نشان توحيدى، بيان‏گر ديدگاه امام درباره حكومت است. در حقيقت امام، با تكيه بر حكومت توحيدى، بر حكومت‏هاى غير الهى خط بطلان كشيده است.

2. اذا كان الامام عادلا كان له الاجر و عليك الشكر و اذا كان جائرا كان عليه الوزر و عليك الصبر[[6]](#footnote-6)

هرگاه امام عادل باشد، حكومت براى او پاداش خواهد بود و وظيفه تو سپاس‏گزارى و قدرشناسى است و هرگاه امام ستم‏گر باشد، حكومت براى او وزر و وبال است و وظيفه تو صبر و هوشيارى است.

توضيح و تبيين اين روايات در ادامه خواهد آمد. اما تقسيم‏بندى امام به عادل و جائر، قطعاً بيان‏گر سياسى بودن اين مفهوم است. اين تقسيم در قرآن نيز مطرح شده و شامل پيشوايى فكرى و معنوى نيز مى‏تواند باشد، اما غالباً جائر بودن امام، اشاره به جنبه‏هاى سياسى و اجتماعى دارد.

حكومت عباسيان نيز داعيه امامت بر مردم را داشتند و خود را امام امت مى‏دانستند. آن‏ها كسى را امام مى‏دانستند كه حق حاكميت بر مردم داشته باشد. ازاين‏رو، براى كسب مشروعيت خود دست و پا مى‏زدند و به امور مختلفى‏

ص: 428

تمسك مى‏جستند. در سخنى از هارون‏الرشيد خطاب به مأمون درباره شخصيت حضرت موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) چنين آمده است:

يا بنى هذا امام الناس و حجه الله على خلقه و خليفته على عباده و انا امام الجماعه فى الظاهر و الغلبه و انه و الله لأحق بمقام رسول الله منى و من الخلق جميعا و و الله لو نازعتنى فى هذا الامر لاخذت الذى فيه عيناك فان الملك عقيم ....[[7]](#footnote-7)؛

فرزندم! اين امام مردم و حجت خداوند در زمين و جانشين او بر بندگانش است، ولى من پيشواى ظاهرى مردم هستم كه پيشوايى را از طريق غلبه به دست آورده‏ام. به خدا قسم كه او از من و از همه مردم به مقام پيامبر (ص) سزاوارتر است. با اين‏حال اگر در امر خلافت، تو نيز با من بستيزى، چشم‏هايت را از حدقه بيرون خواهم آورد؛ زيرا پادشاهى پيوند نمى‏شناسد.

شاهد ديگر زمانى است كه هارون، امام كاظم (ع) را در كنار كعبه ديد و از روى توبيخ به ايشان گفت: «تو هستى كه مردم پنهانى با تو بيعت كرده، تو را به امامت خود برمى‏گزينند؟» امام در پاسخ فرمود:

«انا امام القلوب و انت امام الجسوم»؛

من بر دل‏ها و قلوب مردم حكومت مى‏كنم و تو بر تن‏ها و جسم مردم.[[8]](#footnote-8)

روايات فراوانى از امام كاظم (ع) در موضوع امامت به دست ما رسيده است كه شرح و بيان آن مجال گسترده‏ترى مى‏طلبد، اما توجه به آن روايات، زواياى تازه‏اى از ديدگاه امام درباره حكومت را براى ما باز خواهد كرد.

1- 2. ولايت‏

اين مفهوم نيز از مفاهيم مشهور و پركاربرد قرآنى است كه در روايات نبوى نيز منعكس شده و به دليل توسعه معنايى از نظر لغت و تفسير، جنجال فراوانى را

ص: 429

در ميان فرق اسلامى در پى داشته است. يكى از كاركردهاى معنايى اين واژه- چه از نظر لغت و اصطلاح- بيان رابطه قدرت و حق حاكميت و سرپرستى است. در انديشه سياسى شيعه، يكى از شئون امام، ولايت اوست و يكى از ابعاد ولايت، حق سرپرستى جامعه است كه با استدلال‏هاى نقلى و براهين عقلى اثبات مى‏شود. در سخنان امام كاظم (ع) نيز گاه براى تبيين حق حاكميت، از مفهوم ولايت در دو معناى مثبت و منفى آن استفاده شده است؛ نظير:

طاعه ولاه العدل تمام العز ...[[9]](#footnote-9)

پيروى كردن از حاكمان عدالت‏گستر، رسيدن به نهايت عزت و سربلندى است.

نحن اولياء المؤمنين انما نحكم لهم و ناخذ حقوقهم ممن ظلمهم ...[[10]](#footnote-10)

ما (اهل‏بيت) سرپرستان مؤمنان هستيم، براى آن‏ها حكم مى‏كنيم و حقوق از دست رفته آن‏ها را از كسانى كه در حق آن‏ها ظلم كرده‏اند مى‏ستانيم.

يجب على الوالى ان يكون كالراعى ...[[11]](#footnote-11)

بر والى و حاكم، لازم است كه مانند چوپان باشد.

... لكن نحن ندعى ان ولاء جميع الخلائق لنا نعنى ولاء الدين ...[[12]](#footnote-12)

ولى ما ادعا مى‏كنيم كه ولايت و سرپرستى همه مردم (مخلوقات) حق ماست و منظورمان ولايت و سرپرستى دينى است.

ان الله قد فرض على ولاة عهده أن ينعشوا فقراء هذه الامة و ...[[13]](#footnote-13)

به راستى خداوند بر ولى عهدهاى خود (حاكمان) واجب كرده كه از فقيران جامعه حمايت كنند.

شرح اين روايات در ادامه خواهد آمد.

ص: 430

1- 3. سلطان‏

سلطان گاه به صورت مصدرى در معناى توان، قدرت، چيرگى و اقتدار به كار مى‏رود كه معادل كلمه سلطه است و گاه به صورت اسمى، در معناى صاحب قدرت و حاكم به كار مى‏رود كه در هر دو شكل آن، معناى غلبه و زور و اعمال قدرت وجود دارد. اين واژه، از مشهورترين واژگان سياسى در روايات اسلامى به شمار مى‏آيد كه در سخنان امام كاظم (ع) نيز بيش‏تر با بار منفى آن به كار رفته است. امام از صاحبان قدرت و حاكمان مستبد با تعبير سلطان ياد مى‏كند. مثلًا زياد بن ابى سلمه مى‏گويد «بر امام كاظم (ع) وارد شدم. حضرت از من پرسيدند" يا زياد! انك تعمل عمل السلطان؟"؛ اى زياد آيا تو براى پادشاه كار مى‏كنى؟» امام در ادامه، به او توصيه مى‏كنند كه از همكارى با حاكمان ظالم بپرهيزد يا امورى را در اين زمينه رعايت كند (كه به آن خواهيم پرداخت). در موارد متعدد اين مفهوم در سخنان امام به كار رفته است؛ از جمله:

كفاره عمل السلطان الاحسان الى الاخوان؛[[14]](#footnote-14)

نيكى كردن به برادران دينى كفاره، خدمت به سلطان است.

من ارضى سلطانا بما اسخط الله خرج من دين الاسلام؛[[15]](#footnote-15)

هر كس پادشاهى را خشنود سازد با آن‏چه خداوند را خشمگين مى‏سازد، از دين اسلام خارج شده است.

بنابراين، منظور از سلطنت در اين روايات، قدرت و حاكميت سياسى است.

1- 4. دولت‏

دولت در لغت معناى دگرگونى، چرخش، تناوب، كشور و اقتدار دارد و يكى‏

ص: 431

از معانى آن، سلسله‏هاى حكومت‏گر است. در علم سياست نيز اين مفهوم، از مفاهيم اساسى و پركاربرد به شمار مى‏رود. از اين رو تعريف‏هاى مختلف و فراوانى از اين مفهوم شده كه هر كدام با رويكردى خاص و متفاوت انجام گرديده است. مثلًا در تعريف حقوقى دولت آمده كه دولت، واحدى است كه چهار ويژگى داشته باشد: 1. جمعيت؛ 2. حكومت؛ 3. سرزمين؛ 4. حاكميت.

در سخنان امام نيز اين مفهوم به كار رفته و بيش‏تر به معناى حكومت و قدرت است؛ براى نمونه:

عن ابى الحسن الماضى (ع) فى قوله تعالى: «من ذا الذى يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له و له اجر كريم» قال (ع): صله الامام فى دوله الفسقه؛[[16]](#footnote-16)

از امام كاظم (ع) از تفسير اين آيه شريفه سؤال شد، امام فرمودند: «منظور حمايت مالى از امام در زمان حاكميت فاسقان است.»

1- 5. امارت‏

اين مفهوم از كلمه امر سرچشمه مى‏گيرد. امر به معناى دستور دادن و كارى به عهده كسى سپردن است؛ بنابراين، امير كسى است كه فرمان مى‏دهد و ديگران از او اطاعت مى‏كنند. لفظ امير و شكل جمعى آن يعنى امرا و هم‏چنين مفهوم «اولوالامر» كه از واژگان قرآنى و از مفاهيم كاملًا مرتبط با امور سياسى است، در سخنان امام كاظم (ع) به كار رفته است؛ نظير:

شر البقاع دور الامراء ...؛[[17]](#footnote-17)

بدترين بناها خانه حاكمان است.

... فانكم فى اماره جبار يعنى اباالدوانيق ...؛[[18]](#footnote-18)

همانا شما در دوره حاكميت حاكم ستم‏كار يعنى منصور دوانيقى هستيد.

ص: 432

حال كه با مفاهيم و واژگان به كار رفته در سخنان امام در موضوع قدرت و حكومت آشنا شديم، به بررسى ديدگاه امام در موضوعات ديگر سياسى مى‏پردازيم.

2. اهداف واقسام حكومت از ديدگاه امام كاظم (ع)

قدرت و حكومت، از منظر اهل بيت (عليهم السلام)، ابزارى براى هدايت و رشد و كمال انسان و وسيله‏اى براى برقرارى عدالت و احقاق حق و نابودى باطل و در يك كلمه، برپا ساختن دين خداست. آنان قدرت و منصب رياست را به ديده «طعمه» و «شكار» و «سفره آماده» نمى‏نگريستند؛ ازاين‏رو، در واگذارى مسئوليت‏ها به تشنگان قدرت، سخت پرهيز مى‏كردند و براى رسيدن به قدرت، خدعه و خيانت و جنايت نمى‏كردند.

روشن‏ترين تعابير در اين زمينه، از اميرمؤمنان على (ع)، بيان شده كه خود موفق به حكم‏رانى و گرفتن قدرت در جامعه اسلامى شدند. امام اهداف حكومت را چنين بازگو مى‏كنند:

اللهم! انك تعلم انه لم يكن الذى كان منا منافسة فى سلطان و لا التماس شى‏ء من فضول الحطام و لكن لنرد المعالم من دينك و نظهر الاصلاح فى بلادك فيأمن المظلومون من عبادك و تقام المعطلة من حدودك؛

بار خدايا! تو مى‏دانى آن چه از ما سرزد، نه براى همچشمى بود و نه خواستيم از اين دنياى ناچيز افزون به چنگ آوريم؛ بلكه مى‏خواستيم نشانه‏هاى دين تو را كه دگرگون شده بود، بازگردانيم و بلاد تو را اصلاح كنيم تا بندگان ستمديده‏ات در امان بمانند و حدودى كه تعطيل شده بودند جارى گردند.[[19]](#footnote-19)

ص: 433

بر اساس اين روايت، در آرمان‏شهر اسلامى، معارف و آموزه‏هاى اسلامى، مبناى برنامه‏ريزى و اداره امور است. آرمان‏شهر اسلامى جامعه‏اى است كه به سبك اسلام اداره مى‏شود؛ همه امور اصلاح و سامان‏يافته است و امنيت در تمام ابعاد آن به بهترين وجه و براى همگان به‏طور مساوى وجود دارد. حقوق اسلام مبناى برخورد با متخلفان است.

در سخنان امام هفتم نيز برخى از اهداف حكومت اسلامى منعكس شده است؛ براى نمونه، آن‏جا كه امام از فوايد امر امامت و پيشوايى معصومان بر جامعه اسلام سخن مى‏گويد، حاكميت امام بر جامعه را مايه رشد و كمال انسان‏ها بيان مى‏كنند و مى‏فرمايند:

من اطاعه رشد و من عصاه كفر؛

هر كس از امام دنباله روى كند، به رشد و كمال دست خواهد يافت و هركس سرپيچى كند كافر است.[[20]](#footnote-20)

از امام كاظم (ع) درباره آيه شريفه‏ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى‏ وَ دِينِ الْحَقِّ» سؤال شد، فرمودند:

خداوند كسى است كه رسولش را به ولايت وصيش امر كرد و ولايت همان دين حق است.

در تفسير «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» نيز فرمودند:

خدا هنگام قيام قائم (ع) دين اسلام را بر همه اديان پيروز خواهد كرد.

هم‏چنين از امام كاظم (ع) درباره اين آيه سؤال شد: «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً» فرمود:

اين آيه درباره قائم ما نازل شده است. هنگامى كه آن حضرت بر يهود و نصارا و صابئين و زنادقه و مرتدان و كافرن شرق و غرب عالم خروج‏

ص: 434

مى‏كند و اسلام را بر آن‏ها عرضه مى‏نمايد، پس هر كس از روى اطاعت پذيرفت و تسليم شد، او را به نماز و زكات و ساير واجبات فرمان مى‏دهد و آن‏كه را نپذيرفت، گردن خواهد زد تا آن كه در شرق و غرب غير از موحد باقى نماند.[[21]](#footnote-21)

بر اساس اين فرمايش امام كاظم (ع)، هدف از حكومت اسلامى كه نقطه كمال آن در حكومت جهانى حضرت مهدى (عج) است، تسلط دين اسلام بر ساير اديان و حاكميت همه‏جانبه اسلام بر جهان است و بى‏شك رشد و كمال دنيوى و اخروى انسان‏ها در پرتو دين اسلام تحقق خواهد يافت. گو اين‏كه امام، تمام مصالح و سعادت بشر را در يك نكته خلاصه كرده و آن حاكميت اسلام بر جهان است كه در حكومت جهانى حضرت مهدى (عج) تجلى مى‏يابد، و آن حكومت، تأمين كننده همه نيازها و برآورنده همه آرزوهاى تاريخى انسان‏هاست.

برقرارى عدالت در تمام ابعاد نيز يكى از اهداف حكومت‏هاى الهى به شمار مى‏آيد كه در قرآن بسيار بر آن تأكيد كرده و هدف از فرستادن پيامبران، برپايى قسط و اجراى عدالت در همه ابعاد و جوانب بيان شده است.

امام كاظم (ع) نيز بر عدالت به مثابه هدف قدرت، بسيار تأكيد مى‏فرمايد:

اگر در جامعه، عدالت اجرا مى‏شد همگان بى‏نياز مى‏شدند.

سپس فرمود:

عدالت از عسل نيز گواراتر است؛ ولى كسى نمى‏تواند عدالت را به اجرا درآورد، جز اين كه عدالت را فهميده باشد.[[22]](#footnote-22)

عبارت پايانى امام بسيار پر معنا و مهم است. امام ضمن اين كه عدالت را بسيار باارزش مى‏شمارند، دست‏يابى به عدالت را بسيار مشكل محسوب مى‏كنند و اجراى عدالت را در توان كسانى مى‏دانند كه عادل بوده، عدالت را با تمام‏

ص: 435

وجود درك كرده باشند، نه آن كه فقط شعار عدالت بدهند.

در جاى ديگر مى‏فرمايند:

طاعه ولاه‏العدل تمام‏العز؛

اطاعت از حاكمان عدالت‏گستر، منتهاى عزت است.[[23]](#footnote-23)

يعنى با اجراى عدالت، مى‏توان به سر بلندى و عزت دست يافت. ملت‏ها و جوامع در سايه عدالت، عزيز و مقتدر و شكست‏ناپذير مى‏شوند. حكومت‏هايى كه در پى اجراى عدالت نيستند، ممكن است در ظاهر چند روزى قدرت و غلبه‏اى داشته باشند اما از درون، دچار فروپاشى و شكست مى‏شوند. تجربه تاريخى بشر اين امر را ثابت كرده است.

با توجه به آن‏چه درباره اهداف حكومت بيان كرديم، اقسام حكومت نيز روشن مى‏شود. در سخنان امام كاظم (ع)، حكومت‏ها بر اساس حركت در مسير عدالت يا خروج از مسير عدالت، به دو قسم حكومت‏هاى عدل و جور تقسيم مى‏شوند. براى نمونه امام مى‏فرمايد:

اگر امام [حاكم‏] عادل بود، براى او پاداش الهى است و وظيفه تو شكرگزارى و حق‏شناسى است و اگر ظالم بود، حكومت براى او وزر و وبال خواهد بود و وظيفه تو صبر و بردبارى است.[[24]](#footnote-24)

تقسيم حكومت‏ها به حق و باطل در سخنان امام، از مفاهيم گسترده اسلامى است كه توضيح و تفسير آن در اين مجال نمى‏گنجد. امام درباره ضرورت حق محورى چنين مى‏فرمايند:

اتق الله وقل الحق و ان كان فيه هلاكك فان فيه نجاتك، اتق الله و دع الباطل و ان كان فيه نجاتك فان فيه هلاكك‏[[25]](#footnote-25)؛

ص: 436

تقوا پيشه كن و حق را بيان نما اگرچه هلاك و نابودى با حق‏گويى باشد؛ زيرا در حقيقت نجات تو در آن است و تقوا پيشه كن و باطل را رها نما اگرچه نجات تو در طرف‏دارى از باطل باشد؛ زيرا حقيقتاً هلاك و نابودى در آن است.

اين آموزه در مسائل سياسى بسيار پركاربرد و راه‏گشاست آن حضرت در جاى ديگر مى‏فرمايد:

اذا كان الجور اغلب من الحق لم يحل لأحد أن يظن بأحد خيرا حتى يعرف ذلك منه؛[[26]](#footnote-26) در فضايى كه جور و باطل، بر حق غلبه و فزونى دارد، سزاوار نيست كه انسان به كسى خوش‏گمان باشد مگر آن كه او را به يقين اهل خير و حق ببيند.

امام كاظم (ع) در توصيف ولايت امامان مى‏فرمايد:

الولايه هى الدين الحق؛ ولايت همان دين حق است.[[27]](#footnote-27)

گفتيم امام كاظم (ع)، حكومت را به جور و حق تقسيم فرمودند. كه ظاهراً تفاوتى با تقسيم‏بندى حق و باطل ندارد. جور يكى از مصاديق باطل است، هم‏چنان كه عدل يكى از مصاديق حق است. محمد بن منصور مى‏گويد:

از امام موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) درباره معناى اين آيه شريفه سؤال كردم‏

«انما حرم ربى الفواحش ما ظهر منها و ما بطن»

حضرت فرمود:

«ان القرآن له ظهر و بطن فجميع ما حرم به فى الكتاب هو فالظاهر و الباطن من ذلك ائمه الجور و جميع ما أحل فى الكتاب هو فى الظاهر و الباطن من ذلك ائمة الحق»[[28]](#footnote-28)

البته تقسيم‏بندى‏هاى ديگرى نيز از حكومت، در سخنان امام به چشم مى‏خورد، مثلًا بر اساس منبع مشروعيت نيز حكومت‏ها به حكومت‏هاى الهى و

ص: 437

حكومت‏هاى مردمى تقسيم شده‏اند. امام كاظم (ع) در اين‏باره مى‏فرمايند:

الملك ملكان: ملك مأخوذ بالغلبه و الجور و اختيار الناس و ملك مأخوذ من قبل الله تبارك و تعالى ...؛

حكومت‏ها دو گونه‏اند: حكومت‏هايى كه با زور و غلبه و پذيرش مردم روى كار آمده‏اند و حكومت‏هايى كه از ناحيه خداوند به انسان‏ها واگذار شده است.[[29]](#footnote-29)

توضيح اين روايت در بحث مشروعيت حكومت خواهد آمد.

3. مشروعيت حكومت از ديدگاه امام كاظم (ع)

مفهوم مشروعيت، يكى از مفاهيم اساسى در علوم و انديشه سياسى معاصر است. اين مفهوم، تطورات معنايى بسيارى يافته و تعاريف گوناگونى از مفهوم مشروعيت وجود دارد، از جمله: قانونى بودن حكومت، مورد رضايت و پذيرش بودن حكومت، هرگونه توجيه يا استدلال براى حق حكم‏رانى، برخوردارى از ويژگى‏هاى درست‏كارى و خير اخلاقى و باورمندى مردم در اطاعت از حكومت.

در جمع‏بندى كلى، مى‏توان مشروعيت را به معناى «توانايى ايجاد و حفظ اين اعتقاد دانست كه نظام سياسى موجود براى جامعه مناسب است و توده‏ها بايد بى اكراه از آن اطاعت كنند و تقدس آن را بپذيرند و آن را شايسته احترام و حرمت بدانند.»

بنابراين، مشروعيت همان دليل و توجيهى است كه حكومت براى حق حاكميت خود در نظر گرفته و بر اساس آن حكومت خود را قانونى و موجه مى‏داند. پس مشروعيت يعنى چه كسى حق حكومت دارد؟ پاسخ به اين سؤال را بايد در منبع مشروعيت جست‏وجو كرد. درباره منبع مشروعيت نيز ديدگاه‏هاى‏

ص: 438

گوناگونى وجود دارد و اساساً تفاوت اصلى نظام‏هاى سياسى، در تفاوت اعتقاد آن‏ها به منبع مشروعيت است. امورى مانند سنت، شرافت ذاتى، زور و غلبه، رأى مردم و اراده الهى، از جمله منابع مشروعيت شناخته مى‏شوند.

با بررسى سخنان حكيمانه امام كاظم (ع)، مى‏توان پى برد كه حكومت‏ها از لحاظ منبع مشروعيت دوگونه‏اند: نخست، حكومت‏هايى كه خاستگاه مشروعيت آن‏ها، اراده خداوند است (حكومت الهى)؛ يعنى حق حاكميت اصالتاً از آنِ خداست و تنها او شايسته حكم‏رانى و حق ولايت بر انسان‏ها را دارد؛ خالق انسان‏هاست و بهتر از هر كس ديگرى به مصالح و مفاسد آن‏ها آگاه است؛ او كه در زمين خلفايى دارد كه از سوى او بر انسان‏ها حكومت مى‏كنند. مشروعيت چنين حكومت‏هايى، خواست و اراده الهى است. دوم، حكومت‏هاى بشرى هستند كه فرد حاكم با نوعى تغلب و زور، سر كار مى‏آيد و مردم نيز حاكميت او را مى‏پذيرند. منبع مشروعيت در چنين حكومت‏ها، اراده مردم است. البته اراده مردم ممكن است شدت و ضعف داشته باشد. به روايت بسيار مهمى در اين زمينه توجه كنيد:

على بن يقطين از امام كاظم (ع) پرسيد: «آيا ممكن است پيامبر الهى بخيل باشد؟» امام پاسخ دادند: «خير.» عرض كرد: «پس سخن حضرت سليمان كه به خدا عرض كرد رب اغفر لى و هب لى مُلكاً لا ينبغى لأحدٍ من بعدى به چه معناست و چرا آن حضرت از خدا خواسته كه به او حكومتى عنايت كند كه شايسته هيچ كس بعد از او نباشد» امام فرمود: «حكومت‏ها دوگونه‏اند: حكومتى كه با تغلب و زور و پذيرش مردم روى كار آمده و حكومتى كه از ناحيه خداوند تبارك و تعالى است، مثل حكومت آل‏ابراهيم و حكومت طالوت و ذوالقرنين. اين‏كه حضرت سليمان مى‏گويد:" به من حكومتى عنايت كن كه بعد از من كسى شايسته آن نباشد"؛ يعنى شايسته نباشد كه بگويد اين حكومت (حكومت سليمان) با زور وغلبه و خواست مردم روى كار آمده است. لذا خداوند تبارك و

ص: 439

تعالى، باد و طوفان را هم‏چون نسيم ملايمى مسخّر او كرد كه صبحگاهان مسير يك ماه و عصرگاهان مسير يك ماه را مى‏پيمود، تا آن‏جا كه مردم زمان او و بعد از او دانستند كه حكومت سليمان شبيه حكومت هيچ‏يك از حاكمانى كه از ناحيه مردم انتخاب شده‏اند نيست.» آن‏گاه امام ادامه دادند: «به خدا قسم! آن‏چه به سليمان داده شد به ما نيز داده شده است و حتى چيزهايى كه به سليمان و ديگر افراد عالم داده نشده، به ما داده شده است.»[[30]](#footnote-30)

نكات فراوانى در اين روايت، نهفته است؛ از جمله اين كه امام، از حكومت‏هاى نظير حكومت حضرت سليمان و حضرت داوود و حضرت يوسف (انبياى آل ابراهيم) در كنار حكومت طالوت و ذوالقرنين كه پيامبر نبودند ياد مى‏كند و همه آن‏ها را حكومت‏هاى الهى مى‏شمارد. بنابراين، حكومت الهى در حكومت انبيا منحصر نيست؛ زيرا كه طالوت و ذوالقرنين پيامبر نبودند و معجزه و كرامت نداشتند و حكومت خود را به شيوه كاملًا بشرى اداره مى‏كردند. پس منبع مشروعيت، حكومت طالوت و ذوالقرنين را در رديف حكومت انبيا قرار مى‏دهد يعنى اراده و مشروعيت الهى، مختص حكومت انبيا نيست و درباره غير آن‏ها نيز مى‏توان چنين مشروعيتى را با در نظر گرفتن اراده خدا قائل شد.

توجه به اين نكته ضرورى است كه منظور از اراده الهى، فقط اراده تكوينى نيست. چون گرچه خداوند به سليمان ولايت تكوينى هم داده بود، اراده تشريعى خداوند حكومت ايشان را مشروع كرد. خداوند مى‏خواهد تا شايستگان بر عالم حكومت كنند

«و نريد أن نمن على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم الائمة ونجعلهم الوارثين».

لذا اين كه امام كاظم (ع) مى‏فرمايد، آن‏چه به سليمان داده شده به ما نيز داده شده، هم علم و عصمت و معجزات و كرامات و تسخير عالم و تأثير در عالم خلقت (ولايت تكوينى) را شامل مى‏شود و هم اراده تشريعى‏

ص: 440

خداوند در حق خلافت و حاكميت امامان را در بر دارد. اما شيوه امامان در دست‏يابى به قدرت، بهره‏گرفتن از معجزات و كرامات نبوده است. آن‏ها نخواستند تا به كمك نيروهاى غيبى بر حكومت مسلط شوند؛ چون هدف از حكومت را هدايت و رشد و كمال بشر مى‏دانستند و شرط لازم در رسيدن به كمال، آزادى و اختيار انسان‏هاست. «انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا» با اين همه، امامان همواره بر جايگاه ولايت و امامت خود تأكيد مى‏ورزيدند و براى برپايى حكومتى الهى، تلاش و مجاهدت مى‏كردند.

البته چنين رواياتى، بيان‏گر اين نيست كه در حكومت‏هاى الهى مردم هيچ حق سياسى ندارند و انبيا و امامان با استبداد و خودكامگى بر مردم حكومت مى‏كنند. بلكه چون در رأس حكومت‏هاى الهى، انسان كامل و معصوم يا دست‏كم فردى عادل و صالح قرار دارد، حقوق و كرامت انسان‏ها به بهترين شكل رعايت مى‏گردد؛ هم‏چنان كه در دوره حاكميت انبياى الهى مانند سليمان و داوود و حضرت محمد (ص) چنين بود. با اين همه، گاه برداشت‏هاى نادرست از حكومت‏هاى الهى وجود داشته و برخى افراد ناآگاه و گمراه، حكومت‏هاى الهى را ناسازگار با رأى و اراده مردم و به تعبير امروزين آن، ناسازگار با دموكراسى مى‏دانستند. اين مسأله در عصر امام كاظم (ع) نيز مطرح بود. يكى از شيوه‏هاى تبليغاتى عباسيان بر ضدّ علويان- كه احتمالًا مروّج اصلى آن هارون‏الرشيد بود اين بود كه مى‏گفتند: علويان آن چنان حقى براى خود قائلند كه ساير مردم را برده خود مى‏دانند. آن‏ها اين مفهوم را از رواياتى گرفته بودند كه درباره برترى اهل‏بيت (عليهم السلام) يا مفهوم امامت و برترى و برگزيدگى (اصطفا)، از خود پيامبر (ص) و ائمه نقل شده بود و از آن سوء استفاده مى‏كردند.

لذا ميان هارون در مناظره با حضرت موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) به امام گفت:

أخبرونى انكم تقولون انّ جميع المسلمين عبيدنا و إماونا و إنكم تقولون من يكون لنا عليه حق و لا يوصله لنا فليس بمسلم؛ به من خبر داده‏اند كه شما

ص: 441

معتقديد، همه مسلمانان غلامان و كنيزان شما هستند و شما مى‏گوييد هر كس حقى از ما بر گردنش باشد و حق ما را نپردازد مسلمان نيست!

امام كاظم (ع) در پاسخ هارون، چنين فرمودند:

كذب الذين زعموا انّا نقول ذلك و اذا كان كذلك فكيف يصح البيع و الشراء عليهم و نحن نشترى عبيداّ و جوارى و نعتقهم نقعد معهم و نأكل معهم و نشترى المملوك و نقول له يا بنى و للجاريه يا بنيه و نقعدهم و يأكلون معا تقرباّ إلى الله تعالى و ..... و لكن نحن ندعى ان ولاء جميع الخلائق لنا نعنى ولاء الدّين و هؤلاء الجهّال يظنون ولاء الملك و نحن ندعى ذلك لقول النبى صلى الله عليه و آله يوم غدير خم «من كنت مولاه فعلى مولاه»؛ يعنى بذلك ولاء الدين و الذى يوصلونه إلينا من الزكاه و الصدقه فهو حرام علينا مثل الميته و الدم و لحم الخنزير فاما الغنائم و الخمس من بعد موت رسول‏الله (ص) فقد منعونا ذلك و نحن إليه محتاجون إلى ما فى ءيدى بنى‏آدم الذين هم لنا ولاؤهم ولاء الدين لا ولاء الملك؛[[31]](#footnote-31)

دروغ گفتند آن‏هايى كه مى‏پندارند ما چنين اعتقادى داريم. اگر اين ادعا درست باشد (كه ما مسلمانان را بردگان خود مى‏دانيم)، بايد خريد و فروش مردم براى ما صحيح باشد؛ چون ما غلامان و كنيزانى مى‏خريم و آزاد مى‏كنيم؛ با آن‏ها نشست و برخاست داريم؛ با آن‏ها هم‏غذا مى‏شويم؛ وقتى غلامى مى‏خريم، او را با «پسرم» خطاب مى‏كنيم و وقتى كنيزى مى‏خريم، او را «دخترم» صدا مى‏زنيم؛ آن‏ها را در سر سفره كنار خودمان مى‏نشانيم و با هم غذا مى‏خوريم و همه اين كارها را به نيت تقرب به خداوند انجام مى‏دهيم ... ولى ما معتقديم كه سرپرستى همه خلايق براى ماست و منظورمان ولايت دين است؛ ولى اين گمراهان تصور مى‏كنند ما ولايت‏

ص: 442

سياسى و حكومتى را مى‏گوييم. ما ادعاى ولايت در دين داريم؛ به دليل فرمايش رسول خدا (ص) در روز غدير خم كه فرمودند: «هر كس من مولاى او هستم، پس على مولاى اوست.» منظور رسول‏الله (ص) ولايت دين بود. اما آن‏چه از اموال كه به دست ما مى‏رسد (دوگونه است) زكات و صدقات كه براى ما اهل‏بيت (عليهم السلام) مصرف آن حرام است، هم چنان‏كه مردار و خون و گوشت خوك حرام است. اما غنايم و خمس (كه حق ما اهل‏بيت (عليهم السلام) است) بعد از رحلت رسول خدا (ص) ما را از آن محروم كردند، در حالى كه ما به آن نيازمند بوديم و هم‏چنين به آن‏چه در دست انسان‏هايى است كه ما بر آن‏ها ولايت دين داريم و نه ولايت ملك، احتياج داشتيم.

بايد توجه داشته باشيم كه امام، در عصر اختناق و استبداد و رودرروى خليفه مستبد عباسى ايستاده و در حال پاسخ‏گويى به بازجويى‏هاى هارون، اين مطالب را بيان فرمودند. بنابراين، قطعاً امام رعايت تقيه و حفظ مصالح كلان جامعه اسلامى را نمودند. هيچ انسان خردمندى، در چنين مقام و وضعيتى، بهانه به دست ديكتاتور مستبد نمى‏دهد. با اين همه امام با ظرافت و حكمت مثال‏زدنى، حقايق بلندى را مطرح فرمودند. ايشان ابتدا به اين ياوه‏گويى‏ها كه امامان مردم را بردگان خود مى‏پندارند و حكومت امام به معناى حكومت ارباب بر بردگان است، پاسخ دادند. سپس اعتقاد به ولايت را ريشه در كلام رسول خدا (ص) در غدير خم دانستند. امام با زنده كردن ماجراى غديرخم، در حقيقت خط بطلانى بر مشروعيت حكومت عباسيان كشيدند؛ زيرا عباسيان ادعاى خلافت رسول خدا (ص) داشتند و از راه وراثت عمّ، تنها خود ر ا شايسته خلافت ايشان مى‏دانستند، ولى غديرخم با اين تفكر ناسازگار بود. امام ولايت مطرح شده در غديرخم را بسيار فراتر از قدرت سياسى و حكومت دانستند. در حالى كه اهل‏سنت سعى داشتند، امامت را در قدرت سياسى و حكومت منحصر كنند و بگويند: علويان به دنبال قدرت‏طلبى و حكم‏رانى بر مردم هستند. بنابراين امام با طرح ولايت دين، هم از

ص: 443

خشم خليفه عباسى خود را رهايى دادند و هم او را متوجه مسأله‏اى مهم‏تر (ولايت در دين) كردند.

به راستى ولايت در دين به چه معناست؟ آيا منظور امام، تنها مرجعيت علمى و معنوى جامعه اسلامى است؟ اگر همين معنا را هم در نظر بگيريم، لازمه آن چنين است كه كلام و سخن امام در تفسير وحى و بيان احكام و مسائل دين بر مردم حجت بوده، برمردم واجب است كه احكام خود را از امام دريافت كنند. آيا امام حرمت همكارى و همراهى با سلطان ستمگر را مطرح نكردند؟ بنابراين ولاء دين، در هر صورت به ولاء ملك مى‏انجامد. اما حضرت با اين بيان، درصدد اين نكته هستند كه ولاء ملك امام، از ولاء دين او سرچشمه مى‏گيرد؛ يعنى يكى از شئون ولايت دينى امام، ولايت سياسى اوست. نه آن كه امام مردم را به حكومت خود دعوت كند و بخواهد در سايه حكم‏رانى، دين مردم را هم سرپرستى كند. بلكه بالعكس، رسالت امام سرپرستى و رهبرى دينى مردم است كه در سايه آن حكومت الهى نيز تحقق مى‏يابد. آن‏چه امام در پايان روايت درباره دريافت خمس و غنايم بيان فرموده، باز نشانه آشكارى بر اعتقاد امام در ولايت سياسى است. چگونه امام ولايت سياسى ندارد ولى اين حق را دارد كه وجوهات شرعى را جمع‏آورى و توزيع نمايد؟ آيا اين يك اقدام دينى- سياسى نيست؟ امام مصرف زكات و صدقات براى اهل‏بيت را حرام مى‏دانند، اما اين سخن امام به اين معنا نيست كه امام زكات و صدقات را دريافت نمى‏كردند، بلكه آن را به مصرف خود و ساير بنى‏هاشم نمى‏رساندند؟ امام اين وجوهات را دريافت و مديريت مى‏كردند و در جهت تقويت جامعه شيعه هزينه مى‏نمودند. در تاريخ، نمونه‏هاى فراوانى از بخشش‏هاى مالى امام نقل شده تا آن‏جا كه «صره» و كيسه‏هاى اهدايى امام، ضرب‏المثل بوده است. اين اموال كه امام در جهت كمك به نيازمندان فراموش شده هزينه مى‏كردند، از طريق دريافت وجوهات، در اختيارشان قرار مى‏گرفت. حتى در مواردى امام براى تأليف قلوب مخالفان، اموالى را به دشمنان خود

ص: 444

مى‏پرداختند. تذكر اين نكته لازم است كه نظير اين روايت و مسأله درباره امام رضا (ع) نيز نقل شده كه نشان مى‏دهد تبليغات مسموم عباسيان درباره مفهوم ولايت و امامت، هم‏چنان ادامه داشته و آن‏ها با اين ترفندها، درصدد انحراف افكار و تخريب شخصيت امام در اذهان مردم بودند.

از روايت ذيل نيز مى‏توان ديدگاه امام كاظم (ع) درباره مشروعيت را استخراج كرد: روزى هارون، امام كاظم (ع) را به كاخ خود فرا مى‏خواند و درصدد برمى‏آيد تا شوكت و عظمت قدرت خود را به رخ امام بكشاند. لذا هنگامى كه امام در كاخ حاضر مى‏شودند، رو به امام مى‏كند و با حال تبختر و غرور از امام مى‏پرسد: «اين كاخ از چه كسى است؟» امام بى‏درنگ پاسخ مى‏دهند: «هذه دارالفاسقين»؛ اين خانه فاسقان است. سپس اين آيه شريفه را تلاوت مى‏فرمايد: «سَأَصْرِفُ عَنْ آياتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ... وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا» و در توضيح آيه مى‏فرمايد: «منظور اين است كه اگر آيه و نشانه حقى را ببينند، به آن ايمان نمى‏آورند و اگر راه رشد و كمال پيش آن‏ها گذاشته شود، آن را برنمى‏گزينند.» هارون (كه طبيعتاً از سخن امام آشفته شده بود) از امام پرسيد: «پس به اعتقاد شما اين خانه شايسته كيست؟» امام فرمود: «اين خانه براى شيعيان و پيروان ما شايسته و براى ديگران مايه آزمايش و فريب است.» آن‏گاه هارون گفت: «پس چرا صاحب اين خانه آن را نمى‏ستاند؟» امام فرمود: «اين خانه در حالى كه آباد بود از آن‏ها گرفته شده و در حالى كه ويرانه است باز پس نخواهند گرفت.»[[32]](#footnote-32)

به نظر مى‏رسد، خانه در اين روايت، نمادى از حق حاكميت است كه غاصبانه در اختيار حاكمان ستمگر قرار گرفته و از مسير عدل و حق خارج شده است. امام شيعيان را شايسته حاكميت و زمام‏دارى مى‏دانند و حكومت عباسيان را نامشروع معرفى مى‏كنند.

ص: 445

4. ويژگى‏هاى حكومت مطلوب از ديدگاه امام كاظم (ع)

از منظر قرآن، حكومت مطلوب و ايده‏ال، حكومت شايستگان بر جهان است: «وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ» اين حكومت بر اساس طرح و وعده الهى در حكومت جهانى حضرت مهدى (عج) تحقق خواهد يافت. بنابراين حكومت مطلوب، حكومتى است كه در رأس آن انسان كامل و خليفه خدا قرار دارد. به اين مطلب در كلام ائمه اطهار تأكيد شده و امام را شايسته‏ترين فرد براى برپايى حكومت معرفى كرده‏اند.

امام كاظم (ع) در روايتى ضمن بيان حكايتى از زندگانى خود چنين مى‏فرمايد:

زمانى كه كودكى پنج ساله بودم، نزد پدرم اباعبدالله (امام صادق (ع)) بودم كه گروهى از يهوديان نزد ايشان آمدند و به پدرم گفتند: «آيا تو فرزند محمد پيامبر اين امت و حجت خدا در روى زمين هستى؟» پدرم فرمود: «آرى.» آن‏ها گفتند: «ما در تورات مى‏خوانيم كه خداوند متعالى، به ابراهيم و فرزندانش كتاب و حكمت و نبوت داد و براى آن‏ها حكومت و امامت قرار داد و هم‏چنين ذريه انبيا يا صاحب نبوت بوده‏اند يا وارث خلافت و وصايت. پس چرا در شما آثار حكومت و خلافت نمى‏بينيم و اين امر در غير شما استقرار يافته و شما را افرادى مظلوم و مستضعف مى‏بينيم و مسئوليت پيامبر به شما واگذار نشده است؟» چشمان پدرم پر از اشك شد و فرمود:

«نعم لم تزل امناء الله مضطهده مقهوره مقتوله بغير حق و الظلمه غالبه و قليل من عبادالله الشكور»؛

همواره به امناى الهى (پيامبران و امامان) ستم شده و به ناحق به شهادت رسيده‏اند و ظالمان، مسلط شده‏اند و تعداد اندكى از بندگان خدا سپاس‏گذارند.[[33]](#footnote-33)

ص: 446

بنابراين امام صادق (ع)، حكومت را امانتى الهى در دست امينان الهى مى‏دانند كه اين امانت از كف آن‏ها ربوده شده و در اختيار ستم‏گران قرار گرفته است. گريه امام صادق (ع) نه به دليل در اختيار نداشتن حكومت و قدرت است، بلكه به دليل ظلمى است كه در حق بشر شده و زمام امور به جاى آن كه در اختيار صالحان و اولياى الهى قرار گيرد، در دست افراد ناشايست و نالايق افتاده است و هيچ ظلمى بالاتر از اين نيست كه كسانى براى مردم تصميم بگيرند كه كوچك‏ترين صلاحيت را در اين زمينه ندارند.

مرزبان قمى مى‏گويد: «از امام صادق (ع) درباره اين آيه سؤال كردم:؟ «... وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ ...»، حضرت فرمود: «منظور امام است.»[[34]](#footnote-34) بنابراين يكى از شئون امام، اجراى عدالت و اقامه قسط است كه در سايه حاكميت به دست مى‏آيد. اين معنا در روايات زيادى آمده است. در روايتى، امام كاظم (ع) از رسول خدا (ص) چنين نقل مى‏كنند:

من مات و ليس له امام يسمع له و يطيع مات ميته الجاهليه؛

هر كس بميرد در حالى كه پيشوايى نداشته باشد تا سخنش را بشنود و از او اطاعت كند، به مرگ جاهلى مرده است.[[35]](#footnote-35)

قلمرو اطاعت از امام، مطلق است و تمام امور دينى و دنيايى را شامل مى‏شود و اساساً جدا كردن امور دنيا از دين بر اساس بينش توحيدى، غلط است.

امامان به واسطه دارا بودن شايستگى‏ها و صلاحيت‏ها، حق ولايت و حاكميت بر جامعه اسلامى را داشته‏اند. اين نكته در سخنان امام كاظم (ع) بارها تكرار شده است. همه رواياتى كه به اوصاف امام اختصاص دارد، در حقيقت بيان ويژگى‏هاى حاكم مطلوب است. براى نمونه، زمانى كه حضرت، فرزندش امام‏

ص: 447

رضا (ع) را به عنوان وصى و امام بعد از خود به خواص شيعه معرفى فرمود، روى اين اوصاف تأكيد كردند كه:

... و قد علم الحكم و الفهم و السخاء و المعرفه بما يحتاج اليه الناس؛

فرزندم على، عالم به حكم الهى و بينش و سخاوت و آگاهى است نسبت به تمام آن‏چه مردم بدان نيازمندند.[[36]](#footnote-36)

معصومان به شايسته‏سالارى و واگذارى مسئوليت‏ها و مناصب به افراد داراى صلاحيت لازم و نيروهاى كارآمد و متعهد، بسيار تأكيد داشته‏اند. از جمله روايت زيبايى را امام كاظم (ع) خطاب به هشام، از قول اميرالمؤمنين على (ع) بيان فرمودند كه چنين است:

لا يجلس فى صدر المجلس الا رجل فيه ثلاث خصال: يجيب اذاسئل، و ينطق اذا عجز القوم عن الكلام، و يشير بالرأى الذى فيه صلاح أهله، فمن لم يكن فيه شى‏ء منهن فجلس فهو أحمق؛

درصدر مجلس (موقعيت و منصب) كسى نمى‏نشيند مگر آن كه در او اين سه ويژگى باشد: هرگاه پرسشى مطرح شد، قدرت پاسخ‏گويى داشته باشد؛ هرگاه همه از سخن گفتن درماندند، او قدرت سخن گفتن داشته باشد؛ هرگاه طرف مشورت قرار گرفت، قدرت مشورت‏دهى و اظهار نظر درست و شايسته داشته باشد؛ پس اگر كسى اين صلاحيت‏ها را نداشت و در رأس كار قرار گرفت احمق است.[[37]](#footnote-37)

در اين روايت، بر مؤلفه‏هايى نظير دانش و تخصص و قدرت بيان و توان مشاوره‏دهى تأكيد شده است.

از نگاه امام كاظم (ع) در حكومت مطلوب، حاكم بايد شايسته‏ترين فرد جامعه باشد. امام كاظم (ع) در روايتى از قول رسول‏الله (ص)، به جامعه چنين هشدار

ص: 448

مى‏دهند كه مبادا رهبرى و مسئوليت جامعه در اختيار افراد ناشايست و نادان قرار گيرد. روى كارآمدن نادان، براى مديريت درست جامعه، موجب سقوط جامعه در پرتگاه كفر و بى‏دينى مى‏شود:

... الا و من أم قوما أمامه عمياء و فى الامه من هو اعلم منه فقد كفر؛

آگاه باشيد كه اگر كسى با ناآگاهى و كوركورانه مديريت و رهبرى گروهى را بپذيرد، در حالى كه مى‏داند در ميان مردم عالم‏تر از او هست، به تحقيق كافر شده است.[[38]](#footnote-38)

در سخنى ارزشمند از امام كاظم (ع)، چند ويژگى حاكم مطلوب و شايسته چنين بيان شده است:

يجب على الوالى ان يكون كالراعى لا يغفل عن رعيته و لا يتكبر عليهم فاستحيوا من الله فى سرائركم كما تستحيون من الناس فى علانيتكم؛

حاكم بايد همانند چوپان باشد؛ از حال رعيت خود غافل نشود و بر آن‏ها كبر و غرور نورزد. پس، از خداوند در خلوت‏هاى خود حيا كنيد همان‏گونه كه از مردم در حضورشان حيا مى‏كنيد.[[39]](#footnote-39)

اين كه حضرت مى‏خواهند تا حاكم، اخلاق و منش چوپانى داشته باشد، به اين علت است كه چوپان نسبت به رمه‏هاى خود بسيار دل‏سوز و نگران است و لحظه‏اى از حال آن‏ها غافل نيست. از سوى ديگر، اگر حاكم خود را در حد يك چوپان بداند، هيچ‏گاه دچار غرور و نخوت نمى‏شود. او مى‏داند كه اين مسؤليت در دست او امانت است. و مسؤليت حفظ امنيت و رفاه مردم را بر عهده دارد. هر خطرى را از سر مردم دور مى‏سازد و مردم را از خطرها و مشكلات آگاه مى‏كند و آن‏ها را سالم به منزل مى‏رساند. آن‏چه در پايان روايت درباره رعايت تقوا و خداترسى آمده، گرچه خطاب آن عام است و شامل مردم و حاكم هر دو مى‏شود،

ص: 449

براى حاكمان و صاحب‏منصبان ضرورت بيش‏ترى دارد؛ زيرا «الناس على دين ملوكهم». تاريخ ثابت كرده، در جامعه‏اى كه حاكمان، موازين اخلاقى را رعايت نكردند و به خوش‏گذرانى پرداختند، اخلاق و معنويت و تقوا سقوط كرده است.

5. وظايف و كاركردهاى حكومت از ديدگاه امام كاظم (ع)

هم‏چنان كه پيش از اين گفتيم، حكومت در نگاه معصومان، ابزار است، نه هدف. حكومت مطلوب، زمينه رشد و كمال و سعادت دنيا و آخرت انسان‏ها را فراهم مى‏آورد. ارزش هر حكومت، به ميزان خدمت‏رسانى به انسان‏هاست، نه استثمار آن‏ها. حاكمان و صاحب‏منصبان در برابر مردم، مسئولند و بايد در جهت تأمين امنيت و رفاه و معاش و بهداشت و آموزش و تربيت افراد جامعه تلاش كنند. از منظر معصومان، حكومت‏ها هم در برابر دين مردم مسئولند و هم در برابر دنياى آن‏ها و تأمين اين دو، در سايه اجراى كامل دين خدا ميسور خواهد بود. امام على (ع) زمانى كه زمام حاكميت را در دست گرفتند، چنين فرمودند:

خدايا، تو مى‏دانى من فرمان‏روايى و نشستن بر كرسى حكومت و رياست را اراده نكرده‏ام، و آنچه اراده كرده‏ام، تنها بر پاداشتن حدود تو و تحقق شرع تو و قرار دادن امور در جاى خود و رساندن حقوق به صاحبان آن‏ها و حركت بر روش پيامبر (ص) و هدايت گمراهان به انوار توست.[[40]](#footnote-40)

امام كاظم (ع) نيز خطاب به هارون، برخى از وظايف مهم و خطير حكومت را چنين بيان فرمودند:

إن‏الله عزّوجلّ قد فرض على ولاه عهده ان ينعشوا فقراء هذه الأمه و يقضوا عن الغارمين و يؤدّوا عن المثقل و يكسوا العارى و يحسنوا إلى العانى و أنت اولى من يفعل ذلك؛

ص: 450

خداوند متعالى بر واليان و حاكمان، واجب كرده كه به تهى‏دستان جامعه يارى رسانند و قرض بدهكاران را ادا نمايند و ستم‏ديدگان را پناه دهند و برهنگان را بپوشانند و به گرفتاران و درماندگان نيكى كنند؛ و تو (اى هارون) سزاوارترين فرد هستى كه به اين دستورهاى الهى عمل كنى![[41]](#footnote-41)

امام در اين روايت، بر فقرزدايى، رسيدگى به مشكلات معيشتى مردم به ويژه طبقات ضعيف و كم‏درآمد، تأمين مايحتاج اوليه مستمندان نظير لباس، پرداخت ديون بدهكاران و ورشكسته‏گانى كه زير بار مشكلات اقتصادى زمين‏گير شده‏اند و تكريم طبقات پايين جامعه، به عنوان مهم‏ترين وظايف حكومت اسلامى تأكيد مى‏كنند و آن را يك تكليف الهى مى‏دانند. در پايان با بيان ظريفى، به خليفه يادآورى مى‏كنند كه در انجام دادن وظايف حكومتى كوتاهى كرده است و به اين ترتيب، انتقاد خود از حكومت را به شخص خليفه منتقل مى‏كنند. از آن‏جا كه خلفاى عباسى از رسيدگى به حال مردم غافل بودند و در برابر محرومان و تهى‏دستان احساس مسئوليتى نمى‏كردند، خود امام، شخصاً به رسيدگى به حال محرومان اقدام مى‏كردند: به منازل آن‏ها سركشى مى‏نمودند، شبانه كيسه‏هاى غذا را به فقرا مى‏رساندند، بدهكاران را در پرداخت بدهى خود يارى مى‏كردند و فراوان انفاق و بخشش مى‏نمودند. شيخ مفيد در اين زمينه مى‏نويسد:

وكان اوصل الناس لأهله و رحمه و كان يتفقد فقراء المدينه فى‏الليل فيحمل إليهم الزنبيل فيه العين و الورق و الادقه و التمور فيوصل إليهم ذلك و لا يعلمون من إى جهه هو ...[[42]](#footnote-42)

نمونه‏هاى فراوانى از اقدامات اجتماعى امام و دست‏گيرى آن حضرت از نيازمندان در تاريخ نقل شده كه در نوشتارى مستقل، زندگى اقتصادى امام، از جمله كمك‏ها و

ص: 451

حمايت‏هاى مالى امام به محرومان و نيازمندان و بدهكاران را شرح داده‏ايم.[[43]](#footnote-43)

از ديدگاه امام كاظم (ع)، مهم‏ترين وظيفه حكومت، رسيدگى پايدار و دل‏سوزانه به امور مردم است. حاكم نبايد لحظه‏اى از حال مردم غفلت كند؛ نبايد دچار غرور و نخوت شود كه آفت قدرت است؛ بايد خود را در سطح توده مردم ببيند و از زياده‏خواهى و افزون‏طلبى و دست‏اندازى به اموال عمومى و بيت‏المال بپرهيزد و در اداره امور، خدا را ناظر خود ببيند:

يجب على الوالى ان يكون كالراعى؛ لا يغفل عن رعيته و لا يتكبر عليهم، فاستحيوا من الله فى سرائركم كما تستحيون من الناس فى علانيتكم؛

حاكم بايد همانند چوپان باشد؛ از حال رعيت خود غافل نشود و بر آن‏ها كبر و غرور نورزد. پس، از خداوند در خلوت‏هاى خود حيا كنيد، همان‏گونه كه از مردم در حضورشان حيا مى‏كنيد. (شرح اين روايت قبلًا بيان شد)

در جاى ديگر امام كاظم (ع)، زمانى كه درصدد معرفى فرزند گرامى‏شان به عنوان امام بعد از خود به شيعيان بودند، به آثار و بركات امام اشاره فرمودند. از مضمون آن مى‏توان به وظايف و كاركردهاى امام پى برد:

.... و يحقن به الدماء و يصلح به ذات البين و يلمّ به الشعث و يشعب به الصدع و يكسوا به العارى و يشبع به الجائع و يؤمن به الخائف و ينزل به القطر و يرحم به العباد؛

به بركت وجود امام، از جنگ و خونريزى جلوگيرى مى‏شود و صلح برقرار مى‏گردد؛ نابسامانى‏ها سامان مى‏يابد و پراكندگى‏ها و اختلافات پايان مى‏يابد؛ گرسنگان سير و برهنگان پوشانده مى‏شوند، و به بركت امام، باران نازل مى‏گردد و به واسطه او، رحمت الهى شامل حال بندگان مى‏شود.[[44]](#footnote-44)

ص: 452

6. وظايف مردم در برابر حكومت‏ها از ديدگاه امام كاظم (ع)

در نظام سياسى اسلام، بر حقوق متقابل مردم و دولت بسيار تأكيد شده است. هم‏چنان كه حكومت‏ها در برابر مردم مسئولند، مردم نيز در برابر حكومت‏ها وظايف و مسئوليت‏هايى به عهده دارند. اما آيا وظايف مردم در برابر حكومت‏ها يك‏سان است؟ آيا تعامل مردم با حكومت‏هاى شايسته با تعامل آن‏ها با حكومت‏هاى ستم‏گر و فاسد بايد يك‏سان باشد؟

با مطالعه احكام و تعاليم اسلام، بسيار روشن است كه اسلام، دستورالعمل متفاوتى را در تعامل با حكومت‏هاى عادل و ستمگر بيان كرده و در كتب فقهى، احكام خاصى در اين زمينه بيان شده است. بنابراين، ديدگاه امام كاظم (ع) درباره وظايف مردم در برابر حكومت‏ها را در دو بخش بررسى مى‏كنيم:

6- 1. وظايف مردم در برابر حكومت عدل‏

امام كاظم (ع) مردم را به فرمان‏پذيرى از حاكمان و واليان عادل و عدالت‏گستر دعوت مى‏فرمايد:

... و طاعه ولاه العدل تمام العز؛

اطاعت از واليان عادل، مايه عزت و سربلندى است.

در سخنى ديگر، اطاعت از امام عدل را سبب رشد و كمال انسان‏ها بيان مى‏كند:

من اطاعه رشد و من عصاه كفر؛ هر كس از او اطاعت كند به رشد و كمال مى‏رسد و هركس تخلف كند كافر است.

يعنى مخالفت با حاكم عادل، مخالفت با عدالت است و مخالفت با عدل و عدالت، مخالفت با خداست.

ص: 453

آن حضرت از قول رسول خدا (ص) اين روايت را نقل مى‏كنند:

إن من عظم جلال الله إكرام ثلاثه؛ ذى الشيبه فى‏الاسلام و الإمام العادل و حامل القرآن ...؛

تكريم سه گروه از تكريم و بزرگداشت خداى متعالى است: ريش سفيد مسلمان، امام عادل و حافظ قرآن ...[[45]](#footnote-45)

بنابراين تكريم حاكم عادل كه در اطاعت از او تجلى مى‏يابد، در رديف تكريم و اطاعت از خدا قرار گرفته است. از اين‏جا به اهميت عدالت اجتماعى، اقتصادى و سياسى مى‏توان پى برد. رسول خدا (ص) تلاش فراوانى براى ايجاد برابرى و رفع تبعيض در جامعه انجام دادند و مقررات اسلام را به گونه‏اى تنظيم فرمودند تا همه در برابر قانون برابر باشند. بيت‏المال و امكانات به صورت يك‏سان در اختيار انسان‏ها قرار گيرد و همه قشرهاى جامعه، حق مشاركت سياسى و تعيين سرنوشت را داشته باشند. اما پس از رحلت آن حضرت، سيره و روش ايشان به فراموشى سپرده شد و حاكمان، مسير ديگرى پيمودند تا آن‏گاه كه اميرمومنان على (ع) بار ديگر جامعه را بر اساس همان روش اداره كردند. امامان شيعه همواره دغدغه عدالت داشتند و محور مبارزات سياسى آن‏ها دست‏يابى به عدالت و فضيلت بود.

امام كاظم (ع) در بيانى ديگر، از مردم مى‏خواهند تا در برابر حكومت‏هاى عادل قدردان و شاكر باشند:

اذا كان الامام عادلا كان له الأجر و عليك الشكر ...؛

زمانى كه حاكم، عادل است، حكومت براى او پاداش است و وظيفه شما شكرگزارى و قدرشناسى است‏[[46]](#footnote-46).

ص: 454

و در تمجيد از حاكمان عادل، خطاب به على بن يقطين چنين فرمود:

إن لله حسنه ادخرها لثلاثه: لإمام عادل و مؤمن حكم اخاه فى ماله و من سعى لأخيه المؤمن فى حاجته؛

نزد خداوند، حسنه و پاداشى است كه براى سه گروه ذخيره كرده است: حاكم عادل و مؤمنى كه برادرش را در اموال خود حاكم كند و كسى كه برادر مؤمنش را در رفع نيازش يارى دهد.[[47]](#footnote-47)

6- 2. وظايف مردم در برابر حكومت جور

در سيره و سخن امام كاظم (ع) با دوگونه رفتار و دستورالعمل در مواجهه با حكومت‏هاى جور، روبه‏رو هستيم: يكى مبارزه آشكار با حكومت‏هاى جور و ديگرى همكارى مشروط با اين حكومت‏ها. البته محتواى هر دو رفتار، مبارزه و مقابله با اين حكومت‏هاست كه در شيوه نخست، مبارزه شكل مستقيم و بى‏پرده‏اى دارد و ديگرى از پيچيدگى و خفاى بيش‏ترى برخوردار است. در ادامه، وظايف مردم در برابر حكومت‏هاى جور از منظر امام كاظم (ع) در دو محور بيان مى‏شود:

الف) مبارزه با حكومت‏هاى جور

مبارزه با حكومت‏هاى جور، تنها در قيام مسلحانه خلاصه نمى‏شود. در زمانى كه زمينه و شرايط لازم براى اقدامات انقلابى و نظامى وجود ندارد و چنين حركت‏هايى با آگاهى و همراهى و اقبال مردم روبه‏رو نيست و هر شورشى از همان آغاز و بدون نتيجه در نطفه خفه مى‏شود، بايد شيوه‏هاى ديگرى را براى مبارزه سياسى برگزيد. امامان ما در ظاهر، پرچم مبارزه مسلحانه را بر زمين‏

ص: 455

گذاشتند، اما به شيوه‏هاى مؤثرتر ديگرى به جنگ حكومت‏ها رفتند؛ شيوه‏اى كه در آن، مردم با آگاهى و معرفت بالايى به دشمنى با حكومت‏ها مى‏پرداختند. روشن‏گرى، افشاگرى، بصيرت‏بخشى، نقد عمل‏كرد حكومت، مناظرات كوبنده با حاكمان و صاحب‏منصبان، ارتباط مستمر و پنهانى با شيعيان و سازماندهى آنان از طريق سازمان وكالت و تبيين ويژگى‏هاى جبهه حق و باطل، از جمله اقدامات سياسى امام كاظم (ع) در اين دوره است. مردم مبانى مبارزه با حكومت‏هاى جور را شناختند و آن را تكليف دينى خود دانستند. البته بايد توجه داشته باشيم، حفظ گوهر دين براى امامان شيعه در اولويت نخست قرار داشت، كه در لابه‏لاى حوادث سياسى و قدرت‏طلبى حاكمان به فراموشى سپرده شده و گرد و غبار تحريف و بدعت، آن را از ديد مؤمنان حقيقت‏جو پنهان نموده بود. رسالت اصلى امام، حفظ دين و احكام و معارف اسلام و تبيين و تبليغ وحى و پيرايش آن از شبهات و تحريفات بود. مبارزه با حكومت‏هاى باطل و جائر نيز به عنوان يكى از زمينه‏ها و عوامل حفظ دين در دستور كار امامان قرار داشت. امام كاظم (ع) براى بيدار كردن جامعه اسلامى، مجاهدت فراوانى نمودند تا آن‏جا كه حكومت‏هاى ظالم عباسى، وجود شريف آن امام را تاب نياوردند و آن حضرت را مظلومانه به شهادت رساندند. خط مبارزه سياسى امام كاظم (ع) را مى‏توان در اين محورها دسته‏بندى كرد:

1. سرزنش و نقد حكومت‏هاى جور

در روايات فراوانى كه از امام كاظم (ع) نقل شده، آن حضرت به نكوهش و مذمت حكومت‏هاى جور پرداخته و از شيعيان خود خواسته‏اند تا از همكارى و همراهى با چنين حكومت‏هايى خوددارى كنند. نكته جالب در اين زمينه، اين است كه بيش‏تر سخنان امام كاظم (ع)، مستند به فرمايش‏هاى رسول خدا (ص) است. شايد هدف امام اين بوده تا به جامعه تفهيم كنند كه اين مسائل، با اسلام گره‏

ص: 456

خورده است و تنها مسأله امروز جامعه اسلامى نيست، بلكه يك تكليف دينى است كه همزاد با اسلام مطرح بوده و مخصوص فرقه خاصى نيست. امام در مذمت حكومت‏هاى جور از رسول خدا (ص) چنين نقل فرمودند:

شرّ البقاع دور الامراء الذين لا يقضون بالحق؛

بدترين مكان‏ها، دربار فرمان‏روايانى است كه به حق عمل نمى‏كنند.[[48]](#footnote-48)

يعنى كاخ‏ها و مراكز تصميم‏گيرى سياسى كه در آن برنامه‏ها و تصميمات بر اساس هوا و هوس صورت مى‏پذيرد و نه بر اساس معيارهاى حق.

امام كاظم (ع) حكومت‏هاى جور را در تقابل مستقيم با حكومت‏هاى الهى مى‏دانند و پيروى كردن از حاكمان ستمكار را به معناى دشمنى با خدا بيان مى‏كنند. بديهى است كه پذيرش حكومت‏هاى باطل و جائر، زمينه كنار زدن حكومت‏هاى عدالت‏محور را در پى خواهد داشت. بنابراين هر كس حكومت‏هاى ظلم را با گفتار يا رفتار خود، يارى كند، در حقيقت در جهت ضعف و شكست حكومت‏هاى شايسته، گام برداشته است. امام كاظم (ع)، دراين‏باره مى‏فرمايد:

من تقدّم على امامه او قدم اماما غير مفترض الطاعه و والى بائرا جائرا عن الامام فقد ضاد الله فى ملكه و الله منه برى‏ء إلى يوم القيامة؛

هر كس بر امام خود پيشى گيرد يا امامى را كه اطاعت از او واجب نيست، امام خود قرار دهد و خود را زير حاكميت حاكم ستمكار قرار دهد، به مبارزه و دشمنى با حكومت خدا پرداخته و خدا از چنين فردى تا روز قيامت بيزار است.[[49]](#footnote-49)

هر يك از اين تعابير تند و سياسى در فضاى آن دوره، تيرى بود كه از چله توحيد رها مى‏شد و بر پيكر طاغوت مى‏نشست.

ص: 457

امام انتقاد و عيب‏جويى از حكومت‏هاى جور را جايز مى‏شمارند و با ذكر اين روايت، به جامعه توصيه مى‏كنند، تا در برابر ظلم و فسق حاكمان ساكت ننشينند:

قال (ع): قال رسول‏اللّه (ص): أربعه ليس غيبتهم غيبه: الفاسق المعلن بفسقه، و الإمام الكذّاب إن أحسنت لم يشكر و إن أسأت لم يغفر، و المتفكّهون بالامّهات، و الخارج من الجماعة الطاعن على أمّتى الشاهر عليها بسيفه.[[50]](#footnote-50)

در اين روايت، غيبت چهار گروه جايز شمرده شده كه يكى از آن‏ها امام دروغين يا همان حاكم جور است. حاكمى كه اگر به او نيكى كنى، از تو سپاس‏گزارى نخواهد كرد و اگر به او بدى كنى، تو را نخواهد بخشيد. دراين‏جا بر بى‏انصاف بودن حاكمان دروغين تأكيد شده است. حاكم جور در برابر مردمى كه از او اطاعت مى‏كنند و او را گرامى مى‏دارند، هيچ خدمتى نمى‏كند. وظيفه مردم را اظهار خضوع مى‏داند و وظيفه خود را سركشى و طغيان. چنين حاكمى در برابر مردمى كه از او سرپيچى مى‏كنند، با بى‏رحمى و خشونت رفتار مى‏كند؛ حاضر نيست ديگران را ببخشد و فقط به تنبيه و مجازات مخالفان مى‏انديشد. امام كاظم (ع) بدگويى و غيبت چنين حاكمى را جايز و روا مى‏دانند. طبعاً بدگويى و غيبت كردن اين حاكمان، به تقويت روح مبارزه و قيام عليه آنان مى‏انجامد. نگاهى به تاريخ حكومت‏هاى معاصر با امام كاظم (ع)، نشان مى‏دهد كه آن حضرت اين سخنان را با توجه به آن حكومت‏ها بيان كرده و اين سخنان براى حكومت‏ها بسيار گران تمام مى شده است.

2. پرهيز از همكارى با پادشاهان ستمگر

امام با تأكيد فراوان، از مردم و شيعيان خود مى‏خواستند تا از نزديك شدن و تقرب به دربار پادشاهان ستمگر خوددارى كنند و مراقب آثار سوء همراهى‏

ص: 458

با آن‏ها باشند؛ زيرا پيامبر (ص) فرموده‏اند:

اياكم و ابواب السلطان و حواشيها و ابعدكم من الله، تعالى من آثر سلطانا على الله تعالى و من آثر سلطانا على الله تعالى جعل الله فى قلبه [الإثم‏] ظاهرة و باطنة و أذهب عنه الورع و جعله حيران؛

از نزديك شدن به دربار پادشاه و اطراف آن برحذر باشيد! دورترين شما از خداوند متعالى كسى است كه پادشاهى را بر خداى بلندمرتبه ترجيح دهد. و كسى كه چنين كند، خداوند در قلب او آثار گناه را در ظاهر و باطن قرار دهد و روح تقوا از او برود و خدا او را سرگشته سازد.[[51]](#footnote-51)

پيامبر اسلام (ص) تا آن‏جا بر دورى كردن از زمام‏داران ستمكار تأكيد دارند كه آن را از معيارهاى فضيلت فرد مسلمان بيان مى‏كنند. امام كاظم (ع) از رسول‏الله چنين نقل فرمود:

«أفضل التّابعين من امتى من لا يقرب ابواب السلطان»؛

برترين پيروان از امت من، كسانى هستند كه به دربار سلاطين نزديك نمى‏شوند.[[52]](#footnote-52)

در سخنى ديگر از امام كاظم (ع)، همراهى و همكارى با پادشاهان ستمگر در حد خروج از اسلام تعبير شده است. امام با نقل روايتى از رسول‏الله چنين مى‏فرمايد:

«من أرضى سلطاناً بما أسخط الله خرج من دين الإسلام»؛

هر كس پادشاهى را با انجام‏دادن كارى خشنود سازد كه باعث خشم خداست، مسلمان نيست.[[53]](#footnote-53)

امام كاظم (ع) به آثار اخروى همكارى با پادشاهان ستمكار، با نقل اين روايت نبوى، مى‏فرمايد:

إذا كان يوم القيامه نادى منادٍ أين الظلمه و الأعوان الظلمه من لاق لهم دواه أو ربط لهم كيساً أو مدّ لهم مده احشروه معهم؛

ص: 459

زمانى كه روز قيامت فرا رسد، منادى ندا خواهد داد كه كجايند ستم‏گران و ياوران ستمگران؛ هر كس مركّب آن‏ها را آماده كرده يا سر كيسه‏اى را گره زده يا مدادى براى آن‏ها تراشيده همه را با ظالمان محشور كنيد.[[54]](#footnote-54)

بر اساس اين روايت، حتى كوچك‏ترين همكارى و خدمت به ظالمان، بى‏پاسخ نخواهد ماند و هر كس با ستمگران همراهى كند، در گناه و جرم با آن‏ها شريك خواهد بود. در اين ميان، مسئوليت خواص و نخبگان جامعه بيش‏تر است. آن‏ها بيش از ديگران بايد مراقب عمل‏كرد سياسى خود باشند. به ويژه كسانى كه رهبرى فكرى و دينى جامعه را به عهده دارند و مردم رفتار آن‏ها را سرمشق خود قرار مى‏دهند و به آن استناد مى‏كنند. ازاين‏رو، امام كاظم (ع) از قول رسول خدا (ص)، مى‏فرمايد:

الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا فى الدّنيا، قيل يا رسول الله: فما دخولهم فى الدنيا؟ قال (ص): اتّباع السلطان، فإذا فعلوا ذلك فاحذرو هم على أديانكم؛

فقيهان امانت‏داران پيامبرانند؛ البته تا زمانى كه وارد در دنيا نشده باشند. از حضرت پرسيدند: «منظورتان از ورود به دنيا چيست؟» رسول خدا (ص) فرمود: «منظور پيروى كردن آن‏ها از حاكمان است، كه هرگاه چنين كردند به خاطر حفظ دينتان از چنين فقهايى دورى كنيد.»[[55]](#footnote-55)

داستان صفوان جمال كه شتران خود را براى مناسك حج به هارون كرايه داده بود، بسيار مشهور است. امام، فرمود:

«فمن أحب بقائهم فهو منهم و من كان منهم كان ورد النار»؛

هر كس دوست داشته باشد آن‏ها زنده بمانند، در صف آنان قرار مى‏گيرد و هر كس از آن‏ها باشد داخل جهنم مى‏شود.» امام با اين بيان، هم ظلم حكومت را افشاگرى نمودند، و ياران خود را متوجه بيدادگرى‏هاى حكومت فاسد عباسى كردند، و هم شيوه مبارزه در آن وضعيت را به ياران خود تعليم‏

ص: 460

دادند. تأثير اين اقدام امام را بايد در مواجهه هارون با صفوان ديد. صفوان تحت تأثير سخن امام، همه شترانش را فروخت. و وقتى هارون از اين كار او سؤال كرد، پاسخ داد: «ديگر پير شده‏ام و غلامانم چنان كه بايد به اين كار نمى‏رسند.» هارون گفت: «مى‏دانم با اشاره چه كسى شترانت را فروخته‏اى؛ موسى بن جعفر تو را به اين كار وا داشته است.» او گفت: «مرا با موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) چه كار!» هارون گفت: «دع عنك هذا فو الله لولا حسن صحبتك لفتلتك؛» اين حرف‏ها را رها كن! به خدا اگر به سبب صفاى مصاحبت با تو نبود تو را مى‏كشتم.»[[56]](#footnote-56)

3. دعا براى نابودى حكومت‏هاى جور

امام كاظم (ع) از شيعيان خود مى‏خواستند، تا براى نابودى حاكم ستم‏كار، دست به دعا بردارند و هلاكت او را از خداى متعالى درخواست كنند. ابوولاد حفص بن سالم مى‏گويد:

در زمان منصور دوانقى، در مدينه نزد امام كاظم (ع) رفتيم و وجوهاتى كه نزد ما بود به ايشان تقديم كرديم. امام به ما فرمود:

«أبلغ أصحابك و قل لهم: اتقوا الله عزّوجلّ فإنكم فى إماره جبّار يعنى ابا الدوانيق، فأمسكوا السنتكم و توقّوا على انفسكم و دينكم و ادفعوا ما تحذرون علينا و عليكم منه بالدّعا ...»؛

به يارانت پيام مرا برسان و بگو: تقواى الهى پيشه كنيد! همانا شما در دوران حكومت فرد ستمكار يعنى منصور دوانقى هستيد. پس زبانتان را نگه داريد و مراقب جان و دين خود باشيد و با دعا كردن، شرّ آن‏چه را بر ما و خود مى‏ترسيد از خود دور كنيد ...

در ادامه روايت، راوى مى‏گويد:

ص: 461

پيام امام را به شيعيان رساندم و آن‏ها نيز طبق توصيه امام، بسيار دعا كردند و خاضعانه از خدا خواستند تا شرّ اين حاكم ستم‏كار را از سر مسلمين بردارد. اتفاقاً در همان سال، زمانى كه منصور براى اعمال حج از مدينه خارج شد، در منطقه بئر ميمون مرگش فرا رسيد و قبل از اعمال حج، به درك واصل شد. در همان ايام، خدمت امام رسيدم. امام به من فرمود: «اى ابوولاد آيا اثر دعا را در نجات و پيروزى شما و هلاك دوانقى را ديديد؟» آن‏گاه امام به بيان اهميت و تأثير دعا در زندگى انسان‏ها پرداختند.[[57]](#footnote-57)

امام در اين روايت ضمن بيان شيوه مبارزه، به ياران خود مى‏آموزند كه در دوره‏اى كه زمينه و شرايط قيام و اقدام عملى وجود ندارد، دست‏كم با دعا و درخواست از خداوند، نابودى ستمگران را آرزو كنند. دعا، علاوه بر تأثير معنوى و ايجاد روح توكل به خداوند متعالى، روح مقاومت و مبارزه را نيز در افراد تقويت مى كند.

4. صبر همراه با بصيرت در مبارزه با حكومت‏هاى جور

امام در مواردى نيز، از ياران خود مى‏خواهند تا با صبر و بصيرت، دوران اختناق و استبداد را پشت سر بگذارند و از اقدام عملى كه در آن وضعيت هيچ فايده و اثرى نداشت بپرهيزند؛ هم‏چنان كه در روايت ذكر شده نيز آن‏ها را به صبر و سكوت انقلابى و آگاهانه امر نمودند:

و إذا كان [الإمام‏] جائراً كان عليه الوزر و عليك الصبر؛ هرگاه حاكم جامعه ستم‏گر باشد، حكومت براى او وزر و وبال خواهد بود و وظيفه تو در چنين وضعيتى صبر و بردبارى است.

صبر به معناى تأييد حكومت جور نيست، بلكه به معناى پرهيز از اقدامات نسنجيده و احساسى است كه نتيجه‏اى جز شكست و تضعيف جبهه حق در بر

ص: 462

ندارد. امام معتقد بودند كه پيش از هر اقدام عملى و قبل از هر انقلاب و شورشى، بايد زمينه فكرى آن را فراهم آورد تا انقلاب بتواند تأثيرگذار باشد. در توصيه‏هايى كه امام به انقلابيون عصر خود نموده، ضمن تمجيد از انگيزه‏ها و اهداف انقلابى آن‏ها، از آنان خواستند تا از شتاب‏زدگى و اقدامات احساسى و محكوم به شكست بپرهيزند.

امام در طول دوران حيات خود، با اتخاذ شيوه تقيه و آموزش آن به شيعيان، رسالت الهى خود را در حفظ كيان دين و مؤمنان دنبال مى‏كردند. نمونه‏هاى فراوانى در سخن و سيره امام، از به كارگيرى تاكتيك مؤثر تقيه، ياد شده كه ذكر همه آن‏ها به درازا مى‏كشد. براى نمونه، يك‏بار هارون كسى را فرستاد تا هر چه زودتر حضرت را حاضر كنند. وقتى مأمور خليفه به حضور امام رسيد و از ايشان خواست تا نزد خليفه حاضر شوند، امام فرمود:

لولا أنى سمعت فى خبر عن جدّى رسول الله أن طاعه السلطان للتقيه واجبه إذاً ما جئت؛ اگر اين حديث را از جدم نشنيده بودم كه اطاعت از سلطان به جهت تقيه (حفظ جان) واجب است، هرگز پيش او نمى‏آمدم.[[58]](#footnote-58)

ب) همكارى مشروط با حكومت‏هاى جور

بخش ديگرى از توصيه‏هاى امام، به تعامل مشروط با حكومت جور مربوط مى‏شود؛ هم‏چنان كه خود ائمه‏اطهار (ع)، در مواردى كه مصلحت جامعه و اسلام اقتضا مى‏كرد، با حكومت‏ها همكارى داشتند. در مواردى نيز به برخى افراد، اجازه مى‏دادند و توصيه مى‏كردند تا با نفوذ در بدنه حكومت، به خدمت مخلصانه به جامعه اسلامى و گره‏گشايى از مشكلات مؤمنان بپردازند. با اين كه اصل اولى در تعامل با حكومت‏هاى ستمگر، همكارى نكردن با آن‏هاست، در مواردى محدود،

ص: 463

آن هم به صورت مشروط، چنين اجازه‏اى به شيعيان داده شده است. ماهيت چنين همكارى‏هايى، تأييد و تقويت حكومت نبود، بلكه پوششى براى مبارزه از درون بود. خواص شيعه با هماهنگى و اجازه امام، با نفوذ در ساختار حكومت، اهداف امام را دنبال مى‏كردند. آن‏ها اخبار و اطلاعات لازم را به امام مى‏رساندند و از شيعيان حمايت مالى و جانى مى‏كردند.

امام كاظم (ع) در اين‏باره مى‏فرمايد:

كفّاره عمل السلطان الإحسان إلى الإخوان؛ كفاره همكارى با حاكم ظالم، نيكى كردن به برادران دينى است.[[59]](#footnote-59)

يعنى ازموقعيت و جايگاه خود در حكومت، به نفع مؤمنان و خدمت‏رسانى به آن‏ها بهره گيرد.

زياد بن ابى سلمه مى‏گويد:

نزد موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) رفتم. امام به من فرمود: «يا زياد! إنك تعمل عمل السلطان؟» اى زياد، آيا براى خليفه كار مى‏كنى؟ عرض كردم: «بله، من مرد آبرومند و عيال‏وارى هستم و دستم خالى است و چاره‏اى جز اين كار ندارم.» امام فرمود: «يا زياد! لئن اسقط من حالق فأتقطع قطعه أحب إلى من ان اتولى لأحدٍ منهم عملًا أو أطأ بساط أحدهم إلا لماذا؟» قلت: «لا أدرى.» فقال: «إلا لتفريج كربه من مؤمن أو فك اسره أو قضاء دينه. يا زياد أن أهون ما يصنع الله بمن تولى لهم عملا أن يضرب عليه سرادق من نار إلى أن يفرغ الله من حساب الخلائق. يا زياد! فإن ولّيت شيئا من أعمالهم فأحسن إلى إخوانك ....»؛ اگر مرا از بالاى كوهى پرت كنند و قطعه قطعه شوم، به نظرم بهتر است از اين‏كه براى يكى از اين‏ها كارى را به عهده بگيرم يا قدم روى فرش آن‏ها بگذارم مگر مى‏دانى براى چه كار؟ گفتم: «فدايت شوم نمى‏دانم.»

ص: 464

فرمود: مگر غم از دل مؤمنى بردارم يا ناراحتى او را برطرف كنم يا اسيرش را آزاد سازم يا قرضش را پرداخت كنم. زياد! كم‏ترين كارى كه خدا در مورد كسانى كه براى آن‏ها كار مى‏كنند، اين است كه خيمه‏اى از آتش بر سر آن‏ها مى‏زنند تا خداوند از حساب خلايق فارغ شود. اى زياد، اگر كارى از طرف آن‏ها به عهده گرفتى، پس نسبت به برادرانت نيكى كن ...[[60]](#footnote-60)

نمونه بسيار مشهور ديگر در اين زمينه، عمل‏كرد على بن يقطين است. او كه يكى از اصحاب برجسته امام صادق (ع) و امام كاظم بود (ع)، به دليل اين كه پدرش با حكومت عباسى رفت و آمد و همكارى داشت، مورد اعتماد دستگاه حكومت بود. حاكمان عباسى از توان‏مندى و امانت‏دارى او در اداره امور بهره مى‏گرفتند. وى از امام كاظم (ع) خواست اجازه دهد تا خدمت در دستگاه خلافت را ترك گويد. امام از دادن چنين اجازه‏اى خوددارى كردند و به او چنين فرمودند:

لا تفعل فأن لنا بك انساً و لإخوانك بك عزّاً و عسى أن يجبر الله بك كسراً و يكسر بك نائره المخالفين عن اوليائه يا على، كفّاره أعمالكم الإحسان إلى إخوانكم؛

اين كار را نكن كه ما به تو در آن‏جا انس گرفته‏ايم و تو مايه عزت برادرانت (شيعه) هستى و شايد خدا به وسيله تو، شكستى از دوستانش را جبران كند و توطئه‏هاى مخالفان را درباره آن‏ها بشكند. اى على، كفاره اين كار شما، خدمت كردن به برادرانتان (شيعيان) است.[[61]](#footnote-61)

بر اساس برخى روايات، امام به على بن يقطين فرمود:

اضمن لى واحده و أضمن لك ثلاثاً: اضمن لى أن لاتلقى أحداً من اوليائنا إلا قضيت حاجته و أكرمته وأضمن لك أن لا يظلك سقف سجن أبداً، و لا

ص: 465

ينالك حد سيف أبداً و لا يدخل الفقر بيتك أبداً. يا على، من سرّ مؤمناً فبالله بدأ و بالنبى (ص)، ثنى و بنا ثلث؛

يك چيز را براى من ضمانت كن (قول بده كه انجام دهى)، من سه چيز را براى تو ضمانت مى‏كنم. ضمانت كن كه هر يك از دوستان ما را ديدى احترام كنى و حاجاتش را برآورى؛ من ضامن مى‏شوم كه هرگز سقف زندان بر سرت سايه نيفكند و تيزى شمشير پيكرت را فرا نگيرد و فقر و تنگ‏دستى به خانه‏ات راه نيابد. اى على، هر كس مؤمنى را شاد كند، ابتدا خدا را خرسند و در مرتبه دوم، پيامبر را و در مرتبه سوم، ما را خرسند كرده است.[[62]](#footnote-62)

على بن يقطين طبق توصيه امام، در حكومت عباسى باقى ماند و از هيچ كوششى براى پشتيبانى از امام و شيعيان، دريغ نمى‏ورزيد. پسر على بن يقطين مى‏گويد:

امام كاظم (ع)، هر چيزى لازم داشت يا هر كار مهمى كه پيش مى‏آمد، به پدرم نامه مى‏نوشت كه فلان چيز را براى من خريدارى كن يا فلان كار را انجام بده، ولى اين كار را به وسيله هشام بن حكم انجام بده.[[63]](#footnote-63)

درباره عمل‏كرد على و حمايت‏هاى خاص او از شيعيان، مطالب زيادى در منابع حديث و تاريخ بيان شده كه همه بيان‏گر سياست حكيمانه امام در آن دوره است.

نتيجه‏

با بررسى سخنان گهربار امام كاظم (ع) مى‏توان چنين نتيجه گرفت‏

1. واژه‏هاى كليدى امامت، ولايت، دولت، امارت و سلطنت، پر كاربردترين مفاهيم و اصطلاحات در ادبيات سياسى امام كاظم (ع) به شمار مى‏آيند و آن حضرت براى بيان رابطه قدرت، بيش‏تر از اين مفاهيم استفاده كرده‏اند.

ص: 466

2. در انديشه سياسى امام كاظم (ع)، به رسيدن به رشد و كمال، اجرايى همه‏جانبه دين اسلام، برپايى عدالت در همه ابعاد و رسيدن به سر بلندى به مثابه اهداف حكومت تأكيد شده است.

3. آن حضرت، حكومت‏ها را بر اساس حركت در مسير رسيدن به اين اهداف، به حكومت‏هاى حق و باطل و حكومت‏هاى عدل و جور تقسيم كرده و بر اساس مبناى مشروعيت، به حكومت‏هاى الهى و مردمى تقسيم فرموده‏اند.

4. امام كاظم (ع) اراده الهى را مبناى مشروعيت حكومت‏هاى حق مى‏دانند. منظور از اراده الهى، اعم از اراده تكوينى و تشريعى است. در مواردى اراده تكوينى خداوند در تحقق حاكميت انسان‏هاى صالح بر جوامع تعلق گرفته است. اما اراده تشريعى الهى اين است كه شايستگان و بندگان صالح بر جوامع حكومت كنند. ساير حكومت‏ها از مبانى مشروعيت مردمى برخوردارند. امام كاظم (ع) در مبارزات سياسى خود بر مشروعيت نداشتن حكومت فاسد عباسيان تأكيد داشتند.

5. حكومت مطلوب بنابرديدگاه امام كاظم (ع)، حكومتى بر پايه شايسته‏سالارى است كه انسان كامل و عبد صالح در مصدر حاكميت قرار دارد و واگذارى مناصب بر اساس صلاحيت افراد صورت مى‏گيرد. حاكم در حكومت مطلوب، دل‏سوزانه در خدمت مردم است و لحظه‏اى از حال آن‏ها غافل نيست.

6. امام كاظم (ع)، رسيدگى به امور مردم و اصلاح امور جامعه و تأمين امنيت در همه ابعاد و حمايت از تهى‏دستان و گرفتاران و حل مشكلات طبقات ضعيف جامعه را از وظايف مهم حكومت بيان فرموده‏اند.

7. امام وظيفه مردم را در قبال حكومت‏هاى عدالت گستر، فرمان‏بردارى و قدرشناسى مى‏دانند كه باعث سر بلندى جامعه خواهد بود.

8. بخش عمده سخنان و ديدگاه‏هاى امام، مربوط به وظيفه مردم در برابر حكومت‏هاى ستمگر است. در اين زمينه امام دوگونه توصيه دارند: يكى مبارزه قاطع با حكومت‏هاى جور با شيوه نقد و اعتراض به آن‏ها، پرهيز از همكارى با

ص: 467

پادشاهان ستمگر، دعا براى نابودى حكومت‏هاى ظالم و صبر همراه با بصيرت. ديگرى همكارى با حكومت‏هاى جور، مشروط به اين‏كه اين همكارى با هدف استفاده از اين فرصت براى يارى رساندن به مظلومان و ضربه زدن به حاكميت ظالمان صورت گيرد.

منابع‏

1. ابن بابويه، محمد بن على، معانى‏الاخبار، تحقيق على‏اكبر غفارى، قم: انتشارات اسلامى، 1403 ق.

2.-؛ عيون اخبارالرضا (ع)، تحقيق مهدى لاجوردى، تهران: نشر جهان، 1378 ش.

3. ابن شعبه، حسن بن على، تحف‏العقول، ترجمه احمد جنتى، تهران: اميركبير، بى‏تا.

4. ابن‏ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ج 2، ص 299، بى‏تا.

5. اشرف، سيدعلى، الامام موسى بن جعفر فى بحارالانوار، نجف: مكتبه الحيدريه، 1425 ق.

6. بحرانى، عبدالله بن نورالله، عوالم العلوم والمعارف والاحوال من الآيات والاخبار والاقوال، تحقيق محمدباقر موحد ابطحى اصفهانى، قم: موسسه الامام المهدى، بى‏تا.

7. جمعى از نويسندگان، امامت پژوهى، مشهد: دانشگاه علوم اسلامى رضوى، 1381

8. حكيمى، محمدرضا و محمدعلى، الحياه، ترجمه احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى، بى‏تا.

9. حر عاملى، محمدبن‏حسن، وسائل الشيعه، تحقيق موسسه آل البيت (عليهم السلام)، قم: موسسه آل البيت (عليهم السلام)، 1409 ق.

ص: 468

10. راوندى كاشانى، فضل‏الله بن على، النوادر، ترجمه احمد صادقى اردستانى، قم: دارالكتاب، بى‏تا.

11. عطاردى، عزيزالله، مسند الامام الكاظم، مشهد: كنگره جهانى امام رضا (ع)، 1409 ق.

12. طبرسى، احمد بن على، الاحتجاج، تحقيق محمدباقر خرسان، مشهد: نشر مرتضى، 1403 ق.

13. كشى، محمدبن عمر، اختيار معرفه‏الرجال، تحقيق مهدى رجايى، قم: موسسه آل‏البيت (عليهم السلام)، بى‏تا.

14. كلينى، محمدبن يعقوب، الكافى، ترجمه سيدجواد مصطفوى، تهران: كتابفروشى علميه، بى‏تا.

15. مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، تحقيق جمعى از محققان، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1403 ق.

16. مفيد، محمدبن محمد، الاختصاص، تحقيق على‏اكبر غفارى و محمود محرمى، قم: مؤتمر العالمى الالفيه الشيخ المفيد، 1413 ق.

17.-؛ الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، تصحيح مؤسسه آل‏البيت (عليهم السلام)، بى تا.[[64]](#footnote-64)

ص: 469

1. . دانشجوى دكترى تاريخ اهلبيت( عليهم السلام)، مجتمع آموزش عالى امام خمينى، جامعه المصطفى العالميه. [↑](#footnote-ref-1)
2. . شيخ مفيد، الارشاد، ج 2، ص 215، بى‏تا. [↑](#footnote-ref-2)
3. . محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ص 15. [↑](#footnote-ref-3)
4. . جمعى از نويسندگان، امامت پژوهى، ص 52. [↑](#footnote-ref-4)
5. . محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 22، ص 489. [↑](#footnote-ref-5)
6. . حسن بن على بن شعبه، تحف العقول، ص 411. [↑](#footnote-ref-6)
7. . احمد بن على طبرسى، الأحتجاح، ج 2، ص 393. [↑](#footnote-ref-7)
8. . عبدالله بن نورالله بحرانى، عوالم‏العلوم و المعارف، ج 21، ص 343، به نقل از الصواعق المحرقه، ص 204. [↑](#footnote-ref-8)
9. . حسن بن على بن شعبه، تحف العقول، ص 410. [↑](#footnote-ref-9)
10. . محمد بن على بن بابويه، عيون اخبارالرضا، ج 2، ص 86. [↑](#footnote-ref-10)
11. . حسن بن على بن شعبه، تحف العقول، ص 394. [↑](#footnote-ref-11)
12. . محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 46، ص 146. [↑](#footnote-ref-12)
13. . محمد بن على بن بابويه، عيون اخبارالرضا، ج 1، ص 90. [↑](#footnote-ref-13)
14. . حسن بن على بن شعبه، تحف العقول، ص 410. [↑](#footnote-ref-14)
15. . عزيزالله عطاردى، مسندالامام الكاظم، ج 1، ص 52. [↑](#footnote-ref-15)
16. . محمدبن يعقوب كلينى، الكافى، ج 8، ص 302. [↑](#footnote-ref-16)
17. . فضل الله بن على راوندى كاشانى، النوادر، ص 71. [↑](#footnote-ref-17)
18. . محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 90، ص 298. [↑](#footnote-ref-18)
19. . ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 8، ص 263. [↑](#footnote-ref-19)
20. . محمد بن حسن حر عاملى، وسائل الشيعه، ج 28، ص 340. [↑](#footnote-ref-20)
21. . عزيزالله عطاردى، مسند الامام الكاظم، ج 2، ص 16. [↑](#footnote-ref-21)
22. . ترجمه اصول كافى، ج 3، ص 617. [↑](#footnote-ref-22)
23. . محمدرضا حكيمى، الحياه، ج 6، ص 518. [↑](#footnote-ref-23)
24. . حسن بن على بن شعبه، تحف العقول، ص 411. [↑](#footnote-ref-24)
25. . محمدبن محمد مفيد، الاختصاص، ص 32. [↑](#footnote-ref-25)
26. . محمدبن يعقوب كلينى، كافى، ج 5، ص 298. [↑](#footnote-ref-26)
27. . محمدبن يعقوب كلينى، كافى، ج 1، ص 432. [↑](#footnote-ref-27)
28. . همان، ص 374. [↑](#footnote-ref-28)
29. . محمدبن على بن بابويه، معانى‏الاخبار، ص 353. [↑](#footnote-ref-29)
30. . محمدبن على بن بابويه، معانى‏الاخبار، ص 353. [↑](#footnote-ref-30)
31. . محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 48، ص 146. [↑](#footnote-ref-31)
32. . محمدبن محمد مفيد، الاختصاص، ص 262. [↑](#footnote-ref-32)
33. . قرب الاسناد، ص 318. [↑](#footnote-ref-33)
34. . عزيزالله عطاردى، مسند الامام الكاظم، ج 2، ص 17. [↑](#footnote-ref-34)
35. . محمدبن محمد مفيد، الاختصاص، ص 328. [↑](#footnote-ref-35)
36. . محمدبن يعقوب كلينى، كافى، ج 1، ص 314. [↑](#footnote-ref-36)
37. . حسين بن على بن شعبه، تحف العقول، ص 389. [↑](#footnote-ref-37)
38. . محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 22، ص 487. [↑](#footnote-ref-38)
39. . حسين بن على بن شعبه، تحف‏العقول، 394. [↑](#footnote-ref-39)
40. . ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 299. [↑](#footnote-ref-40)
41. . محمدبن على بن بابويه، عيون اخبارالرضا، ج 1، ص 90. [↑](#footnote-ref-41)
42. . محمبن محمد مفيد، الارشاد، ج 2، ص 231. [↑](#footnote-ref-42)
43. . نك: عبدالرضا عرب،« سيماى اقتصادى امام هفتم»، مجله معرفت، ش 89، ص 31. [↑](#footnote-ref-43)
44. . محمدبن يعقوب كلينى، كافى، ج 1، ص 314. [↑](#footnote-ref-44)
45. . محمدبن يعقوب كلينى، بحارالانوار، ج 72، ص 137. [↑](#footnote-ref-45)
46. . حسن بن على بن شعبه، تحف العقول، ص 411. [↑](#footnote-ref-46)
47. . محمدباقر مجلسى، بحار الانوار، ج 71، ص 314. [↑](#footnote-ref-47)
48. . فضل الله بن على راوندى كاشانى، نوادر، ص 71. [↑](#footnote-ref-48)
49. . محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 22، ص 489. [↑](#footnote-ref-49)
50. . فضل الله بن على راوندى كاشانى، نوادر، ص 71. [↑](#footnote-ref-50)
51. . فضل الله بن على راوندى كاشانى، نوادر، ص 19. [↑](#footnote-ref-51)
52. . همان، ص 89. [↑](#footnote-ref-52)
53. . عزيزالله عطاردى، مسندالامام الكاظم، ج 1، ص 502. [↑](#footnote-ref-53)
54. . فضل الله بن على راوندى كاشانى، نوادر، ص 27. [↑](#footnote-ref-54)
55. . همان. [↑](#footnote-ref-55)
56. . محمدبن عمر كشى، اختيار معرفه‏الرجال، ج 2، ص 740. [↑](#footnote-ref-56)
57. . محمدباقر مجلسى، بحار الانوار، ج 90، ص 298. [↑](#footnote-ref-57)
58. . محمدبن على‏بن بابويه، عيون اخبارالرضا، ج 1، ص 77. [↑](#footnote-ref-58)
59. . حسن بن على بن شعبه، تحف‏العقول، ص 410. [↑](#footnote-ref-59)
60. . محمدبن يعقوب كلينى، كافى، ج 5، ص 110. [↑](#footnote-ref-60)
61. . حسن بن على بن شعبه، تحف‏العقول، ص 410. [↑](#footnote-ref-61)
62. . محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 48، ص 136. [↑](#footnote-ref-62)
63. . محمدبن عمر كشى، اختيار معرفه‏الرجال، ص 434. [↑](#footnote-ref-63)
64. همايش سيره و زمانه امام كاظم عليه السلام (1392: قم)، مجموعه مقالات همايش سيره و زمانه امام كاظم عليه السلام، 2جلد، مركز مديريت حوزه‏هاى علميه - قم - ايران، چاپ: 1، 1392 ه.ش. [↑](#footnote-ref-64)